تجارب خود من و آرای خود من

آقا میرزا اسمعیل دردی اصفهانی

ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری

My own Experinces and my own Opinions

by

Aga Mirza Ismail Dordy Isphahanee.

June 1884.

در کارخانهٔ مشفق زیور نگارش پذیرفت

بنام عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه

کرنل سر الیور سنت جان کی سی اس آئی

دام مجده العالی این اوراق رقم یافت بملاحظه و شکرگذاری

قدردانی که معظم الیه فرموده از سعی و جهدی که این بنده -

(راقم اوراق) نموده و مینمایم در خیرخواهی و بجهة ترقی هم

مذهبان و اهل ملک خود در علم و تربیت و راهنمائی نمودن

ایشان در فراهم آوردن اسباب خوشی و راحت و

افزایش دولت و قدر و منزلت خود در جهان

To

Colonel Sir Oliver St. John, K. C. S. I.

Officiating Resident at the Court of H. H. the Nizam, who has, by his kindly appreciation of the humble efforts of the author in the direction of indicating the means of ameliorating the material and moral condition of his Co-religionists encouraged the author to complete this little volume, these pages are, by permission, respectfully dedicated with feeling of the deepest regard and gratitude.



باب اوّل

سبب تنازع اہل عالم

سبب تنازع اہل عالم و فرزند آدم از ہمان آغاز جہان مال جہان و ملک جہان و اسباب و آلایش جہان بوده و تاکنون ہست و خواہد بود تا قیامت پدر و پسر و مادر و دختر و برادر و برادر خواہر و خواہر و خویش و بیگانہ و سلطان و سلطان و دولت و دولت و قوم و قوم و ہر فردی از افراد اولاد حضرت ابوالبشر را جنگ و نزاع و ریختن خون یکدیگر و تباہی خانمان یکدیگر محض برای جہان و مال جہان بوده است و بس — و این تنازع و جدال بر ہمین منوال خواہد بود درمیان بنی نوع انسان تا قیام قیامت — ہر زمانے خلق عالم بیک نوع و صورت و شکلی باہم در تنازع بوده اند — وقتی در حالت جہالت و وقتی در حالت خردمندی ولے آن سبب و آن اسباب و آن مایہ ادّعا آن دعوہا از میان برنخاستہ و برنخواہد خاست تا روز قیامت۔ و بحسب ظاہر ہیچ مایہ انقطاع و چیزی یا شخص مرتفع کنندهٔ نیز نخواہد بود و نخواہد آمد و ہیچ چیزی ہیچکس انفصال دہندهٔ نخواہد نیست و در این صورت ہموارہ در جہان فرقۂ ظالم خواہد بود و فرقۂ مظلوم

ولیکن باید دانست کہ در این ہمہ تنازع و جدال ہیچیک از افراد بشر

نمیگوید که من ظالم استم و غاصب و غیر محق و دعوی من باطل است و طرف
مقابل من برحق است — بلکه هر شخصی میگوید حق بر طرف من است و من مظلوم
و از حق خود محروم و هر کسی میگوید من بحق میگویم و مخالف من بخلاف و بباطل
و هر یکی برای اثبات حق و دعوی خود دلایلی دارد ظاهر و براهینی باهر —
مثلاً دو کس زید و عمرو که در جوار هم سکونت دارند پیوسته زید عمرو را میگوید که
چون این خانه از آن من است من مختارم که در خانهٔ خود را بهر طرفی که بخواهم قرار
دهم — از طرف عمرو پیوسته زید را میگوید که چون این خانه از آن من است پس
مختارم که چاه خانهٔ خود را در هر طرفی که بخواهم بکنم — زید میگوید چاه خانهٔ تو در
بر خانهٔ من بسبب رطوبت خوابگاه من می شود و عمرو میگوید در خانهٔ تو بجانب
خانهٔ من آید و دردسر من و اهل من و کثافت در خانهٔ من میشود — زید میگوید تو
مطبخ خود را در قرب مکان من مساز که از دود آن من تنگم و عمرو میگوید
تو بیت الخلای خانهٔ تو را در عقب عمارت من بنا مکن که من همواره از عفونت
آن بیمارم زید میگوید عمارت بلند تو مشرف است بخانهٔ من و مردان تو
بر زنان من نظر می افگنند و عمرو میگوید دیوار رفیع خانهٔ تو روشنی و هوای
خانهٔ مرا منقص دارد زید میگوید آواز جگرخراش تو مرا رنج خاطر است و
عمرو میگوید ناله و فریاد تو مرا دردسر زید میگوید شیههٔ اسب تو خواب را
بر من حرام دارد و عمرو میگوید بانگ سگ تو راحت را از من قطع کرده
و بالجمله هر یک از این دو را هزارها اسباب شکایت و گله و فریاد و ولوله است
این اسباب شکایت و گله در بین این دو و پس از آن در میان خاندان

این دو خواهد بود تا قیامت جز آنکه این هر دو خانه یا از آن زید شود یا از آن عمرو یا آنکه
بموجب ضابطه و تمسکی و بر وفق گواهی چند کس و بهر چند شخص طرفین از یکدیگر راضی شوند و
بیک نحوی گفتگوی خود را انفصال دهند و باب منازعه را در میان خود مسدود سازند
تا بوده رسم جهان چنین بوده است که انفصال تنازع اهل عالم بیکی از دو وجه
صورت وجود گرفته و آن هم یا چند روزی یا چند مدتی تا حوادث روزگار چه اقتضا داشته
چون دو خصم بر یکدیگر حمله می برده اند یا یکی غالب میشده است و دیگری مغلوب اگر قوی
غالب تر بوده است و مغلوب ضعیف تر یا آنکه هر دو قوی بوده اند و فتح و ظفر هیچیک چنانچه
باید و شاید بموجب دلخواه یکی یا دیگری نمی شده و چندی را دست از تنازع میداشته اند
و منتظر می نشسته اند که یکی قوی تر شود و دیگری ضعیف تر گردد - در صورت اوّل که
یکی غالب میشده است و دیگری مغلوب اگر خصم غالب واقعاً بسیار قوی تر بوده است
و خصم مغلوب بسیار ضعیف تر او لین ملک و زمین را میگرفته و تابع و منقاد خویش میساخته
و این منازعه تا روزگار درازی مرفوع میشده است و صدها سال می گذشته است که
در این سو تنازعی نبوده و ابواب گفتگو مسدود بوده تا اینکه باز بموجب گردش دوران
و حوادث روزگار یکی از میان آن قوم مغلوب برمیخاسته و ملک و خلق خود را آزاد
میکرده است یا دشمن قوی تری از طرف دیگری حمله می آورده و باز باب تنازع باز میشده
و آن نیز عاقبت ختم می شده است بغلبه یکی و شکست دیگری - در صورت دوّم
اگر هر دو خصم قوی بوده اند و فتح و ظفر چنانچه باید یکی را یا دیگری را نبوده و در میان
جمعی تلف می شده اند و خصمین هر دو خسته و مانده میشده اند و عرصه درازی می گذشته
است که جز آفت و نکبت حاصل و فایده نبوده است هیچیک از مخاصمین و وابستگان د

تابعین و اہل ملک آنہارا عاقبت یا خود شان از در صلاح و آشتی داخل می شده اند یا ثالثی پیدا می شده و این دو خصم را آشتی میداده و در آن وقت غالباً چیزی نقصان یکی بوده و فایدهٔ دیگری بگرفتن و دادن زری و پارهٔ زمینی و احتمال گلّهٔ میرفته است که آن شخص ثالث ہم لب و دہانے چرب میکرده و حق سعیی میبرده — مگر با اینہمه رسم خصومت از جہان معدوم نمی شده و آخر الامر دشمنی و خصومت این دو خصم سر موئے کم و بیش نمیگشته و بر ہمان منوال باقی بوده است و خصمین مذکوره ہر دو در انتظار فرصت نشسته و پئے بہانه بوده اند که مجدداً تنازع و جدال را جاری سازند یا آنکه اولاد آنہا یا اعقاب آنہا حالات زمان و حوادث جہان را میدیده اند که خصومت قدیم پدران خود را تجدید نمایند — و ہر حال ہر رسمی در جہان امکان دارد که معدوم شود جز رسم خصومت و عداوت و رشک و حسد و جنگ و جدال دنیا و تا جہان باقی است خلق جہان نیز در تنازع اند —

نزاع و جدال اہل عالم را با یکدیگر ہیچ سبب عظیمی در کار نیست و اندک بہانه کفایت میکند — در یکے از کتب حکایت نقل است که گرگی از چشمه آب میخورد و بره ہم آمده در پایان آن چشمه بمسافت بعیدی بآب خوردن مشغول گشت گرگ بہانه انگیخت که آن جانور بیچاره را طعمهٔ خود سازد و پیش آمده گفت چرا آب را گل آلوده میکنی نمی بینی که من آب میخورم — بره گفت برای خدا بہانه مجو من در پایان چشمه ام و تو بر فراز آن و مسافت بعیدی در میان من و تو است گرگ مکار آخر ہمان بہانه بره بیچاره را گرفت و از ہم درید — نزاع میان ہابیل و قابیل را یک چنین بہانه بیش سبب نبود نزاع میان سلم و تور و ایرج و توران و ایران را یک چنین بہانه بیش سبب نبود —

داراب بیک چنین بهانه بیونان حمله برد و اسکندر بیک چنین بهانه با یران تاخت و تباه ساخت
ملک ایران بیک چنین بهانه زوال پذیرفت و بیک چنین بهانه چنگیز کرورها خلق خدا را
قتل نمود و بیک چنین بهانه انگلیش ملک هند را گرفتند و بیک چنین بهانه اروس یک بخش
عظیم ایران را گرفت و بیک چنین بهانه امروز اراده دارد یک بخش دیگر ایران را بگیرد
بیک چنین بهانه روس بر ترکی و فرنس بر طونیس حمله بردند و بیک چنین بهانه قدم انگلیش
امروز دست تصرف در ملک مصر دراز کرده — و بالجمله این بهانه ها گاهی معدوم
نخواهد بود و نخواهد شد تا قیامت —

مگر باید دانست که چون تا نفخه صور این بهانها و این اسباب بهانه تنازع
از میان خلق عالم معدوم نخواهد شد لهذا هیچ قومی و هیچ فردی از افراد بشر را نباید از
همسایه خود غافل ماند و هیچ قومی و هیچ فردی از افراد خلق را نباید بدوستی همسایه خود
دل قوی دارد و بغفلت روزگار گذراند — هیچ خصم قوی نیست که حتما روزی بر خصم
ضعیفی حمله نیاورد و هیچ خصم ضعیفی نیست که تحمل اگر از و غافل ماند روزی خصم قوی نشود
اینقدر هست که شاهین بر مگس حمله نمیبرد و شیر ژیان بر موش ناتوان ستم روا نمیدارد —
سبب آن است که نه مگس لقمه میتواند شد شاهین را و نه موش طعمه می تواند بود شیر را —
ولیکن اگر مگس بشکلی بودی که اقلا یک لقمه میتوانستی شد حتما شاهین بر آن حمله میبردی و اگر
موش اقلا طعمه لذیذی میتوانستی بود شیر را بالضروره شیر او را از هم میدرید
و بضرورت اینکه گفته اند هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر
صادق آید و این حالت در میان خلق خواهد بود تا قیامت و اگر فرضا تمام جهان
در دو پادشاه یا قوم بخش شد باز هر یک را خیال آنست که ان [illegible] — [illegible]

سازد و ملک او را از آن خود کند تا آنکه سراسر جهان منحصر شود بخود وش. ولی امکان دارد که وقتی از اوقات مگس را هم شاهین درهم بشکرد و موش را هم شیر زیان از هم بدرد این وابسته بحالت حوادث و واقعات است. مثلاً اگر مور ضعیفی وقتی آزاری کند یا پشهٔ لاغری نیشی زند آنها را باید براندند یا بکشند. اگر مگسی بر خوان نشیند آنرا باید راندن یا کشتن. اگر دیواری یا درختی سد راه گردد آنرا باید از پای درآرند و اگر چاهی در راه مانع باشد سر آنرا باید بپوشند. اخگر آتشی را که بیم آن باشد که خرمنی را بسوزد باید خاموش کنند و قطرهٔ زهری را اگر بیم آن باشد که شخصی بحلق ریزد و از پای درآید باید بخاک ریزند. و بهر حال اگر در عدم و تباهی و رفع اندک چیزی فایده کلی متصور باشد بالضرورة باید آنرا تباه و مرفوع سازند.

رسم خردمندان جهان تا بوده چنین بوده و تا هست چنین خواهد بود و این خصلت را تدبیر و وضع جهانداری و تمدن میشمارند و اسباب ترقی خود و حفاظت و حراست ملک و فواید خود و خلق خود میدانند. مثلاً اگرچه ایران فایدهٔ مذار دارس را از رهگذر آمدنی و دخل، مع ذلک فایدهٔ تصور میکند در آن که ایران را تابع خود دارد وقتی دیگر مناسب میداند برای فایدهٔ خود که بخشی را از آن بقبضه تصرف خود درآرد بحتمل وقتی دیگر فایدهٔ خود را در آن تصور کند که همهٔ ایران را بگیرد زیرا که پنجاه سال پیش از این که بخشی را از آن گرفت و مصالحه نمود ایرانیان آرام خفتند و بدوستی آن خاطر جمع شدند و ابداً خیال نکردند که گاهی دیگر ارس چیزی از ملک آنها را خواهد گرفت امروز اراده دارد سرخس را بگیرد و یک بخش دیگر ایران را در قبضه خود نگاه دارد ولیکن ایرانیان میدانند که بدوستی چنین میکند. یحتمل ده یا پنجاه سال دیگر فایدهٔ خود را

در آن بیند که تمام ملک ایران را بقبضهٔ خود درآرد و ضمیمهٔ ملک خود سازد - مگر ایرانیان
که بی دانش اند و بخواب غفلت درین همه را از رهگذر دوستی میدانند و ابداً بفکر
نگاهداری و حراست ملک خود نیستند - افغانستان بهیچ وجه مفید نیست بحال انگلیش
ولی احتمال میرود فایدهٔ خود را وقتی از اوقات دراین دانند که ریلوی کشند بقندهار
وقندهار را بگیرند و متصرف شوند بلکه هرات را هم مزید بر آن کنند اگر نه بمخالفت افغانان
بمخالفت روسیان و بجهت حفاظت ملک هند از تاخت روسیان - بهر حال بدوستی
و صلح و آشتی هیچ خصمی بلکه هیچ دوستی خاطر جمع و پشت گرم نباید بود - چنانچه سعدی
گفته است ”هر آن سری که داری با دوست در میان منه چه دانی که وقتی
دشمن گردد و هر آن بدی که توانی بدشمن مرسان باشد که روزی دوست شود“
نه با هر کسی خصومت باید ورزید تا بغایت و نه با هر کسی دوستی باید نمود تا بحد
کمال که هر دو از جادهٔ حزم و احتیاط و وسط روی دور است و از طریق صواب
دور اندیشی و تدبیر خارج -

هر چند که چنانچه گفتیم تنازع فیما بین خلق جهان و طوائف عالم گاهی چنان
برطرف و موقوف نمی شود که بکلی رسم تنازع از میان ایشان معدوم گردد و
هیچ میانجی نخواهد آمد و نخواهد بود که تنازع فیما بین دو کس یا قوم را بکلی معدوم سازد
مع ذالک خردمندان جهان تا بوده بمعاهدات و کوششات و مصالحات و میانجی
گری دیگران چندی ابواب خلاف و خصومت را بروی یکدیگر مسدود ساخته اند و
هنوز در میان خردمندان جهان این رسم باقی است و باقی خواهد بود تا قیامت
این فرقه از خلق باین چاره ها و تدابیر نه فقط از جنگ برتران و زبردستان با

هم سنگان و ساده یان خود آرام و در راحت اند همان امکن بلکه بزیر دستان خود نیز استیلا و اقتدار دارند - برخلاف کسانیکه رسم جهانداری را نمیدانند و از نیگونه معالجات وچارها و تدابیر بے خبر و بے وقوف استند همواره در شکنجه عذاب دیگران اند و بخصوص در شکنجه عذاب آن فرقه اولین استند - پس معاشرت خلق عالم با یکدیگر و جهانداری و ملک رانی بدون تدبیر و حکمت و معاهده و مصالحه بمقتضای حالت و حوادث و تغیرات و تبدلات جهان صورت وجود نمیگیرد - -

مگر باید دانست که این مرض را چندین علاج و چاره است نه فقط صلح و آشتی و عهد و پیمان این مرض را علاج میکنند بلکه عمده علاجی که این مرض راهست این است که همواره هر فردی از خلق عالم را ضرور است بخصوص اگر ضعیف باشد که با قوی تری از خود یا قوی تری از خصم یا از میان خصم های متعدده خود در سازد و باب دوستی و یکجهتی را با آن باز کند تا که دیگران را یاس حاصل شده از او دست بدارند - و نیز با وجود این ها از آن دوست قوی هم غافل نماند و بر دوستی او کمال اعتماد را نکند و همواره بکمال احتیاط و دور اندیشی زید که عاقبت الامر بدست همان دوست گرفتار گردد و سرانجام خصم خونخوارش هم او باشد و هم او گردد - در کتب حکایات و قصصی که از زبان بهایم نوشته اند حکایات و تماثیل بسیار است با این مناسب این مقام و بیک ملاحظه هر بخردی آنها را می فهمد و میداند که چگونه با خصمی در باید ساختن و از جنگ دیگران امین ماندن و با آن دشمن خونخوار نیز بوفاداری زیستن - از این قبیل است حکایتی که در کتاب کلیله و دمنه (انوار السهیلی) درج است که موشی از سوراخ خود بیرون شد و خود را درمیان چند خصم قوی گرفتار دید و بهر حال با گربه که قوی ترین خصمهای آن بود و در آن وقت بدام

صیادی درافتاده بود درساخت وخود را ازچنگ سایر دشمنان نجات داد وآخر بحیله وحکمت آن خصم قوی را نیز از دام رهائی بخشید واحسان او را تلافی کرد و لیعهد خود وفا نمود — بهرحال این حکایت مناسبت تامی دارد با ممالک مسلمانان که درچنگ دولت نصارا گرفتارند بخصوص ایران ما که واقع شده است درمیان دو دولت بسیار قوی یکی روس ویکی انگلیش وما امیدواریم که دولت ایران بران صرافت افتد که چگونه باید دوست یا دشمن خود را بشناسد وچگونه باید دوست یا دشمن خود را گرفتار کند وچارهٔ بیچارگی خود را بیندیشد —

باب دویم

سروکار ومعاملات روس وانگلنڈ وایران ::

مقصود ما از نوشتن این رساله همین است که براهل ملک خود ظاهر سازیم که اسباب وجهات تنازع میان روس وایران از ابتدا چون وبها نهائی که آن گرگ قوی بازو انگیخت که این برهٔ ضعیف را بچنگ خود گرفتار وزخمی سازد چه بوده وچسان آن دشمن خونخوار یک بخش بسیار خوب زرخیز ایران را گرفت ودولت ایران را از تجارت دریای کسپیا (یا قلزم) محروم ساخت ودولت مذکور را امروز ذلیل خود دارد وامروز هم اراده دارد که بخشی از آن را باز بگیرد ونیز حالت خصومت یا دوستی ونیت واقعی آن دولت را نسبت با این دولت چگونه است وچگونه خواهد بود —
ونیز ارادهٔ ما این است که بیان کنیم معاملات فیمابین دولت انگلنڈ را با ایران واسباب گفتگوی انگلیش را با روسی ونتیجه گزارش کرد وازگفتگوی فیمابین این دولت ورفتار

انگلند را نسبت بایران و عاقبت این معاملات را - در ختم کلام میخواهیم رای خود را اظهار سازیم که تدبیر این کار چیست و رفع این گفتگو و مناقشه چگونه و نتیجه چه خواهد بود و در واقع دوستی یا دشمنی کدام یک از این دول قویه مذکوره ایران را فایده یا نقصان وارد - و امید واریم که اهل ملک ما از خواب غفلت بیدار شوند و بغور تامل کنند و بفکر اصلاح خرابیها و تباهی های ملک خود افتند و در آزادی و آرامش و ترقی خود و ملک خود بکوشند قبل از آنکه طعمه یکی از این دو دولت قوی گردند و راه چاره و علاج بر روی ایشان مسدود گردد ---

اما روس

تاریخ بهانه دولت روس در حمله آوردن بملک ایران از زمانی است که به سستی عنصری و عدم قابلیت و استعداد شاه سلطان حسین صفوی افغانان بایران تاختند و ملک ایران را تباه و بی صاحب ساختند و اشرف و محمود دو سردار افغان ایران را مالک شدند و در این پطر بزرگ پادشاه روس رسولی بمحمود فرستاد و او را پادشاه با استقلال ایران خواند و پس مطالبه نمود از او که جواب دهد و تلافی کند خلافهائی را که رعیت او دیده بودند از حکومت ایران - این فقرات ذیل از تاریخ ملکم نوشته میشود ---

"The fact was, the Czar had resolved to take advantage of the confusions in Persia to extend the Commerce of his Kingdom

by making himself master of the west-
-ern shores of the Caspian. He had for this
purpose, collected an army of thirty
thousand of his best soldiers, which
was joined by some Cossacks and Cal-
-mucks at Astracan. The injuries which
his subjects had sustained from the Les-
-ghees at Shamakee, and from the
Khan of Khawrazm, who had plun-
-dered a caravan of Russians coming
from China, were the pretexts for
those perpetrations." Malcolim.

یعنی در حقیقت این است که پطر امپراطور روس وقت را غنیمت شمرد که در آن
اغتشاش و هرج و مرج ایران تجارت ملک خود را وسعت دهد در ملک مذکور یا اینکه
خود را مالک سازد و بر سواحل غربی دریای کسپیا - باین عزیمت سی هزار لشکر تیز
جمع آوری نموده مع ساخت آنها را با جمعی از قزاق ها و کلماک ها در استرخان -
بهانه هائی که او را بود برای این اراده و قصد نقصان و آزاری بود که رعیت
او دیده بودند از طایفه لزگی در ملک شماخی و از خان خوارزم که کاروانی روسی
را که از چین می آمده بودند یغما کرده بود " پس ملکم می نویسد " آنگاه امپراطور مذکور

درخواست کرد از فرمانروای ایران که آن ظلم و بیداد را جواب گوید و تلافی کند۔ محمود
در جواب گفت که مرا ابداً اقتدار و استیلائی نیست بر فرق اوزبک و لزگی۔ چون
پیطر این جواب را شنید بسرداری لشکر خود در رود ولگا روان شد در روز ۲۹
ماه جولائی (۱۷۲۲ عیسوی ۱۱۳۵ هجری) و در روز ۴ ماه اگسٹ همان
سال نزول نمود بر ساحل داغستان اول کاریکه نمود این بود که اشتهار در داد باین
مضمون که مرا اراده و نیت نیست که ملک خود را وسیع سازم بلکه مقصود من این است
که تجارت رعیت خود را حراست و حفاظت کنم۔ پس ساحل دریا را گرفته پیش
رفت و چند کس از روسای قبایل را که بمقابل او پیش آمدند هزیمت داده دربند را
بگرفت۔ هرچند حاکم آن شهر را بحال خود بگذاشت ولیکن دو هزار سپاه روسی
را بجهت حفاظت آن قلعه بگماشت۔ بعد از این فتح پیطر مراجعت کرد به استرخان و
عزم خود را جزم نمود که در بهار سال آینده بدنبال افتتام ارادهٔ خود روان شود
در ماه جولائی سال ۱۷۲۲ عیسوی شاه طهماسپ ثانی معاهده نمود با پیطر
باین نحو که امپراطور مذکور افغانان را از ایران براند و شاه مذکور را بر تخت خود
بنشاند و در عوض قلاع دربند و بادکوبه و صوبجات داغستان و شیروان و مازندران
و گیلان و استرآباد را بگیرد۔ بعضی دیگر شرایط غیر اهم هم بود در آن معاهده۔
قبل از آنکه آقا محمد خان مالک واقعی بالاستقلال ایران شود ملاقی
گشت با دشمن مستقبل خود روسیان ولیکن پهلوی سختی با آنها نزد۔ کیفیت آن
این است که در سال ۱۷۸۱ عیسوی چهار جهاز جنگی از استرخان روان شده به استرآباد
آمد و آن شخصی که افسر و گماشته بود بر آن جهازات موسوم یا ملقب به وای نوچ

درخواست نمود که مکانی بسازد در کنار دریا ولی اراده او بود که قلعه بسازد و ۱۸ توپ در آن بگذارد - آقا محمد خان درخواست او را قبول کرد و مشار الیه آن قلعه را بساخت و توپهای خود را در آن سوار نمود چون آقا محمد خان این حال را استماع نمود آن شخص را مع سایر افسران همراهی او بخوان و طعام دعوت کرد و همه را بزنجیر درکشید و وعید داد آنها را که اگر قلعه را با خاک هموار نساختند همه را از زیر تیغ درگذراند - والی تو پچی چون دید که آقا محمد خان را سخن بهمان نیکی است که ذات شریف او راست فوراً حکم نمود که قلعه را پامال کنند و توپها را بجهازات برند -

چندی نگذشت که هرکیولس والی گرجستان که عیسوی بود ولی صدها سال بود (یعنی از زمان شاه اسمعیل صفوی) که او خود و پدران او همه منقاد و خراج گذار ایران بودند تباهی حال ایران را دیده بانقیاد دولت روس درآمد بهانه اش این بود که رعیت عیسوی خود را از چنگ ظلم و جفای مسلمانان رهائی بخشد آقا محمد نتوانست برخود هموار سازد که چنان صوبهٔ زرخیزی از ملکش جدا ماند ولهذا درسال ۱۷۹۵ عیسوی و ۱۲۰۹ هجری عزم خود را جزم نمود که سزای سختی دهد هر کیولس را - در ماه اپریل آن سال قریب شصت هزار لشکر در طهران جمع آورد ولی هیچکس را از اراده او آگهی نبود تا حین روانگی آن سپاه که منقسم بسه قسمت شده قسمت یمین بطرف مغان و شیروان و داغستان روان شد و بخش یسار بجانب ایروان و بخش قلب که خود آقا محمد در قلب آن بود بطرف شیشه روان گشت - الغرض آقا محمد تفلیس را گرفت و حکم قتل عامی داده - تمام علمای نصارا را کشتند و پانزده هزار زن و طفل را فروختند - (حالا بهانهٔ درستی بدست روسیان

افتاد که ملک ایران را ذلیل کنند بدست خود) -

مرحوم مورخ مینویسد - هنگامیکه آقا محمد خان در خراسان بود کمترین (ملکه روس) لشکر خود را فرمان داد که بطرف صوبجات ماوراء جبال کاکسیا روان شوند - ما باید معترف باشیم که ظلم و جفائیکه آن قاجار نمود در تفلیس بهانه و تمسک بسیار بزرگی بود کمترین را که بجانب هواخواه و دوست متحد علیسوی خود روان شود ولیکن بهیچوجه من الوجوه اورا سببی نبود که جانشینان هرکیولس را از تخت موروثی آنها بزیر آرد و صوبجات جنوبی زرخیز کاکسیا را متصرف گردد - هرچند که آن قاجار را بوجه ظلم و ستمگری بحق سزا داد آن قوم را ولیکن روسیان را ابداً حقی نبود که ملک آنها را قابض شوند -

بار دیگر در سنه ۱۷۹۶ عیسوی جنرال گداویچ با هشت هزار روسی داخل گرجستان شد از طرف کاکسیا و از انطرف سی و پنجهزار سپاه نیز در تحت فرمان جنرال زوباف بهمان جانب روان شد از ساحل دریای کسپیا - تفلیس و دربند و بادکوبه و تالیش و تمام سواحل غربی کسپیا تا بکنار رود ارس بدست روسیان درافتاد و زوباف در دشت مغان اردو افگند و در آن وقت بعضی از سپاهیان روسی بندر لنکران را گرفتند و حتی آنکه اراده داشتند انزلی را هم بگیرند -

آقا محمد خان خشمگین شد و از خراسان بعزم گرجستان روان گشت بعزم جزم - ولیکن بحاجی ابراهیم خان گفت این کلمات را - شخصی بخردمندی توقع میکند که من کاهی سر خود را بر دیوار آهنین آنها (یعنی روسیان) بزنم و لشکر بی انتظام خود را بگذارم که آماج گلوله توپ و پایمال افواج با نظام

شود من بهتر میدانم گاهی گلوله آنها بمن نخواهد رسید و گاهی آنها تجاوز از حد ملک خود نتوانند کرد آنها خواب و آرام نخواهند دید بچشم و جسم بگذار بهر کجا که میخواهند بروند من آنها را محاصره خواهم کرد (این کلمات مذکوره فوق را حاجی ابراهیم خان نقل کرده بوده است برای سرجان ملکم)

مرحوم مورخ مینویسد که "بسیار خوب بود برای ایران اگر فرمانروایان قاجار آن گاهی این کلمات آقا محمد خان را بخاطر میداشتند" در سفر مذکور آقا محمد خان بشیشه رسید قلعه شیشه را گرفت و دو کس از فراشانش او را کشتند در آنجا که حکایت آن طویل است ـ

باوجود آنکه پس از مرگ کترین که واقع شد در ماه نومبر ۱۷۹۶ عیسوی جانشین اوپال باز پس طلب کرد جنرال زوباف را از ماوراء کاکسیا مع ذالک دولت روس پای باز نکشید از قدم پیش گذاشتن در ملک ایران و مابین سال ۱۸۰۲ و ۱۸۰۶ اراضی مینگرلیا و ایمرشیا و گنجه و قراباغ و شیروان و تمام گرجستان را ضمیمه ملک خود ساخت و در سال ۱۸۰۳ جنرال زیزنیف گاورنر جنرال آن اراضی گشت ـ و در سال ۱۸۰۴ شاهزاده عباس میرزا که پدرش فتحعلی شاه او را ولیعهد خود قرار داده بود بآن حدود روان شد که مقابله کند با آن جنرال ولیکن بکلی شکست خورد در ایروان و زیزنیف بقتل رسید در دست شخصی هنگامیکه مشغول محاصره بادکوبه بود"

در سال ۱۸۰۵ قطاری از جهازات روسی به لنگران لنگر افکند و یاری نمود مظفر خان تالیشی را در مقاومت با لشکر ایران ـ آنگاه روسیان

...ارد انزلی شدند وبجانب رشت روان گشتند ولیکن مردم گیلان ایشان را
...کست دادند"
درسال ۱۸۰۸ اجنرال گدویچ ایروان را محاصره نمود ولیکن لشکر
دفاتح نشدند ولاچار گشت که مراجعت کند یعنی دست از جنگ بدارد - درماه
می ۱۸۰۹ شاهزاده محمد علی میرزا مامور گشت که از بغداد روان شود و بالشکری
وعباس میرزا بالشکر دیگری وهردو بجانب ایروان شاهزاده اولین پس از آنکه
تا پشت دیوار تفلیس را غارت نمود در گنجه شکست یافت وشاهزادهٔ دوئین
دست از پا درازتر مراجعت کرد - درسال ۱۸۱۰ لشکر ایران حرکت بفایده
کرد ولیس - درسال ۱۸۱۲ اچند افسران انگلیس میجر دارسی - کپتان کرلیستی میجر
اُستن - لیفٹننٹ لینڈسی - لیفٹننٹ مانتیٹ - ولیفٹننٹ ویلاک مقرر گشتند
بجهته انتظام دادن لشکر ایران سر جارج اُسلی روانه اردو شد که میانجی کردد در میان
عباس میرزا ووکیل روس ولی کاری نتوانست کردن بطهران مراجعت نمود
وحکم کرد افسران مذکورهٔ انگلیس از سپاه ایران خارج شوند وخدمت شاه ایران
رانکنند - دوکس از اینها سرباز شود از حکم سر جارج اُسلی ومشار الیه گفت "اگر
مردم بخواهند سر خود را بدیوار زنند من نمی توانم آنها را از ارادهٔ خود باز دارم"
پس لشکر ایران بجانب رود ارس روان شدند درروز ۳۱ ماه
اکتوبر سال ۱۸۱۲ او شکست فاحشی از روسیان دیدند وتمام اسباب وخیمه وخرگا
خود را تحویل ایشان نمودند - شب دیگر روسیان بازحمله بر ایرانیان بردند
درجائیکه معروف است به اسلاندوز وبکلی آنها را مغلوب ومنهزم ساختند -

وعباس میرزا گوش بسخن افسران انگلیس نداده شکست را خورد و کپتان کریستی درمیان جنگ بقتل رسید - لیندسی هفت توپ خود را بدست روسیان در انداخت ومجدداً دو از آنها را بچنگ آورد - میجر اُستن در اردبیل بمرد در روز ۲ نومبر ۱۸۱۲ - درهمین سال ایرانیان فتحکی کردند وروسیان را از لنکران براندند ولی لشکری از روسیان مشتمل بر سه هزار مرد وسه جهاز جنگی مجدداً لنکران را گرفتند در ماه جنوری همان سال "

این جنگها را گاهی روسیان بسختی نکردند زیراکه توجه آنها همه درطرف یورپ بود ومع ذالک ایرانیان نتوانستند خود را نگاهداری کنند از جنگ روسیان واین محض بواسطهٔ عدم قابلیت واستعداد افسران ایشان بود - آخرالامر بمیانجی گری سرگر اُسلی مصالحه شد درمیان ایران وروس در دهی که واقع است در قراباغ موسوم به گلستان در روز ۲۴ ماه اکتوبر سال ۱۸۱۳ عیسوی - دراین مصالحه روس گرجستان ونیگرلیا وایمریشیا وگنجه وقراباغ وشکی وشیروان وتالیش را قابض گشت وایران را تا قیامت محروم ساخت از تجارت دریای خزر ممنوع داشت که کشتی های آن درآن دریا کار کنند وسرحد بی بند وبست بی حراستی را واگذاشت بایران که همیشه یک استخوانی در زخم باشد که بازی گرگ وبره کند با آن ملک بیچارهٔ (نفرین کرده شد)

حدود نامحدود ونامعین شمالی ایران پیوسته مورد گفتگوی دولتین روس وایران بود آن گرگ خونخوار پیوسته پی فرصت وبهانهٔ بود که لقمهٔ ازاین برهٔ ضعیف را طعمهٔ خود سازد وجنرال یرملاف که حاکم گرجستان بود دائم الاوقات

تاختند و کشتی نجات شاه اسماعیل را غارت کردند و قدم پیش گذاشتند که آذربایجان را نیز یا از آن خود سازند یا اقلاً یغما نمایند — از این واقعات جگر من کباب می شود — ،،

چون کار باینجا کشید و کارد باستخوان رسید ایرانیان راضی شدند بدرخواست روسیان و گفتگوی این مناکحت مبارک در ترکمان چی رفت در میان جنرال پسکویچ و عباس میرزا و قایم مقام و آصف الدوله و سرجان مکدانلد اقونسل انگلیس — (که میانجی بود) و آن قباله یعنی معاهده دستخط و مهر شد در روز ۲۱ فبروری سال ۱۸۲۸ عیسوی ،،

شاید همه ایرانیان از این پدر مردگی خبر ندارند که چون ما جامه بر تن بدرید یم گرما آنها را خبردار میکنیم — چنین مقرر شد که ایروان و نخشوان و اوچ کلیسا تا قیامت بروسیان بخشیده شود (ولیکن بنده دزدی اصفهانی میگویم که مقرر شد که تمام ایران بخشیده شود) ایرانیان مجبور شدند که پانزده کرور تومان بدهند بجهت مخارج که روسیان کرده بودند (ولیکن هیچ مناکحتی تاکنون باین قسم نشده است که کابین از طرف زوجه باشد) سخت ترین شرایط این بود که ایرانیان جهاز جنگی در دریای کسپیا نداشته باشند — بهرحال این دریا راهم از ایرانیان گرفتند ،، مورخ انگریزی میگوید که یک بخش آن مبلغ معهود را جنرال مانتیت وزیر مختار انگلیش باردوی روسیان فرستاد و مشار الیه (یعنی مانتیت) میگوید که بسیاری از آن زر سکه دهلی بود که نادر از هندوستان آورده بود —

در ماه دسمبر ۱۸۲۸ء موسی گریبایداف بایلچی گری بایران وارد شد

باکمال نخوت وزور وشور وطلب کرد که زنان باشنده صوبجات تازه گرفته روسی را
بنزد او آرند که از آنها جویا شود آیا باختیار در ایران مانده اند یا باجبار —
از آنجمله دو زن ایروانی در خانۀ علے یارخان بودند آنها را طلب کرد — زنان
مذکوره را فرستادند وباوجود آنکه آنها اظهار کردند که ما از طهران بیرون نخواهیم رفت
عزم خود را جزم کرد که آنها را نگاهدارد یک دو روز تا به بنید که از ارادۀ خود باز
می آیند — (چه درد سر دهم خدا پدر ملا ها را بیامرزد که اگر اول هم مددی کرده
بودند نیمی از ملک ما بدست روسیان نمی افتاد) ملاها زنان مذکوره را طلب
کردند وایلچی روسی از رهائی آنها اباکرد وخلق ریختند وبکار دی پهلوی آن ایلچی
را شگافتند وهمراهیان او را کشتند وبرهنه نموده در جائے انداختند ،،
بیچاره خاقان مغفور کهن سال وعباس میرزا باز از خشم وقهر جهان سوز
روسیان خائف شدند ولیکن بخت ایشان یار وکواکب سعادت شان در اوج
بود که امپراطور نکلس در انوقت گرفتار ومشغول جنگ با دولت عثمانی بود وسفارتے
شد از جانب ایران نیز وامپراطور مذکور مشتمل از خسرو میرزا یکے از پسران عباس
میرزا ومیرزا مسعود وامیر نظام واین سفارت آبے بر آن آتش جهان سوز نزد
مورخ انگلیس مینویسد که چون عباس میرزا از طرف انگلنڈ محروم
ماند خود را در بغل روس در انداخت وبعد از آن این فقرۀ ذیل را می نویسد
مورخ مذکور —

درمعاهدۀ گلستان شرط ۵ این است که امپراطور روس درعوض
آنچه که گرفته است وشرط کرده است درمعاهدۀ مذکور خود را متعهد می سازد

که یاری کند هریک از شاهزادگانی را که شاه ایران بخواهد جانشین خود سازد
فقرهٔ مذکور در انگریزی این است —

"The Russian Emperor, in return, solemnly engages to assit the son of the Shah who shall be named by him, as his successor."

در معاهدهٔ ترکمانچی ۲۱ فبروری ۱۸۲۸ فقره ۸ شرط این است که امپراطور روس
عباس میرزا را بجانشینی پدر او قبول نماید - فقرهٔ مذکور این است —

"The Emperor of Russia engages to recognise Prince Abbass Mirza as the successor to the Persian throne."

مگر باید دانست که شرط اول هریک از این دو معاهدهٔ سابق الذکر این است
که همواره دوستی و یکجهتی در میان ایران و روس باشد - ولی گرفتن مرو و
سرخس داخل آن شرایط نیست و بپاس دوستی و یکجهتی است که امروز روس
میخواهد سرخس را بگیرد و بپاس همان دوستی است که ایران میخواهد بدهد سرخس
را بروس - عمده جهت آن است که خود بیچاره اند و نمی توانند ملک خود را نگاهداری
کنند - چه خوش است که خراسان و آذربایجان را هم واگذارند و بدشت ریگستان
میان کرمان و کاشان قناعت کنند - در بمبئی گزت ۲۸ می و ۳ شعبان یعنی

چند روز پیش شرحی نوشته است از اغتشاش آذربایجان وآن حدود و ملک ایران وابتدا می نویسد که هنگامیکه روس وایران رشتهٔ اتحاد ویکجهتی را مستحکم نگاه داشته ومیخواهند نگاه دارند در جانب اتک د سرخس شکرآبے صورت وجود یافته است درمیان این دو دولت مذکوره در حدود کاسپیا ـ یکے از فقرات آن آرٹیکل این است که در ذیل می نگاریم ـــ

"Russia, as is well known, has long coveted the Persian provinces of Aderbijan and Ghilon." By. Gazette.

یعنی روس چنانچه بخوبے معلوم است سالهای درازی است که چشم آز دوخته است بر صوبجات آذربایجان وگیلان (اگر ما زنده مانیم بچشم خود خواهیم دید که این دو صوبه راهم روس بگیرد ولیکن بدوستی ویکجهتی واهل ملک ما بسیار خوش باشند چنانچه تاکنون هرچه بکند وهر کجا را بگیرد دوستی خوش استند) یک فقره از یک آرٹیکل اخیر که رسیده است دراخبار بمبی گزٹ اواخر ماه می علیسوی واوایل ماه شعبان هجری همین سال که پنج روز بیش نیست از این زمان تحریر اینک ما می نویسیم وشرح حال روسیان راختم می کنیم ـــ

"Sarakhs becomes Russian, according to a convention already made with Persia defining the line of demarcation between the Attok and Khorassan

و (۳) آنکه تجارت انگلیش را رونق تازه دهد در ملک ایران - میجر ملکم (که بعد سر جان ملکم شد) بجهة این سفارت معین گشت و مشار الیه در غره ماه فبروری ۱۸۰۱ عیسوی وارد بندر بوشهر شد مع بعضی تحف و هدایای بیش بها برای شاه ایران واراکین دولت او - مختصر در روز ۱۶ نومبر سال مذکور ملکم بخدمت شاه رسید در طهران - فتحعلی شاه سراپای خود را زینت داد بجواهرات قیمتی و تخمیل که آن جواهرات کم از یک میلین استرلنگ نبود یعنی چهار کرور زر ایران تحف ملکم قبول شد و حاجی ابراهیم خان مقرر گشت برای صورت دادن و ترتیب آن معاهده در این بین زمان شاه در کابل بمرد و خاطر انگریزان از دغدغه حمله از طرف افغانستان جمع گردید و شرایط آن معاهده منحصر گشت به مخالفت با فرنس - ملکم بسیار محبوب القلوب شد در ایران و در ماه فبروری سال ۱۸۰۱ از طهران بجانب بغداد روان گشت - چون ما میخواهیم که بر اهل ملک خود و نیز قوم انگلیش ظاهر سازیم که از ابتدا چه رفته است درمیان این دو دولت تاکنون لهذا بعضی از فقرات معاهدات ایشان را نیز ذکر میکنیم در این کتابچه و در این باب - از انجمله این فقرات ذیل است

If the King of the Afghans should shaw a resolution to invade India, an army over thrawing Mauntains shall be sent for the state of the Conspicuous and exalted King of Persia, to lay waste and desolate, to rim and humble to Afgha nation.

۲ — اگر پادشاه افغانستان اراده کند که حمله بر هند برد شاه ایران باید لشکری بفرستد که پایمال و تباه و حقیر سازند افاغنه را

۱۱۱۰

"Should the King of the Afghans become desirous of opening the gates of peace with the King whose dignity is like Jamshid, when negotiations are opened it shall be stipulated that the Afghans abandon all designs of attack on the territories of the King of England."

۳ — اگر پادشاه افغانستان بخواهد در صلح باز کند با پادشاه جمجاه ایران و معاهده در میان ایشان رو دهد یکی از شرایط آن باید این باشد که افاغنه باید از خیال تاخت و حمله بر ملک پادشاه انگلند دست بدارند —

۱۷۰

Should any King of the Afghans and French nation, commence war with Persia, the King of England shall send as many war like stores as possible to be delivered over at one of the ports of Persia

۴ — هریک از پادشاهان افغانستان یا قوم فرنسیس اگر با پادشاه ایران جنگ آغاز کند پادشاه انگلند باید هر قدر اسباب و لوازم جنگ که ممکن باشد بفرستد که در بندری از بنادر ایران تحویل کنند بدولت ایران —

"Should an army of the French nation attempt to settle on any of the islands or shores of Persia, a joint force shall unite to expell and extirpate them: and if any of the great men of the French nation express a desire to obtain a place of residence on any of the shores or islands of Persia, such request shall not be consented to, and leave for residing in such place shall not be granted".

John Malcolm.
Hajee Ibrahim

January 1801.

۵ — هرگاه لشکری از قوم فرنسیس عزم کند که در یکی از جزائر سواحل ایران اقامت کنند سپاه متحدی از دولتین (ایران و انگلند) باید فرستاده شود

که بهمدستی آن لشکر را برانند - و اگر یکی از بزرگان فرانس بخواهد جائی را بگیرد برای سکونت خود در بندری یا جزیره از سواحل ایران توقع او نباید بعمل آید-

جان ملکم

حاجی ابراهیم

جنوری ۱۸۰۱ء

" هنگامیکه ناپلین آغاز کرد آن جنگی را که بسیار معروف است با دولت روس درسال ۱۸۰۷ جنرال گاردین بسفارت از درسا روان شد بطهران و وعدهای بسیاری داد بحکومت ایران و چند افسر فرنسیس را با خود برد که لشکر ایران را انتظام دهند و مشق آموزند چندی را - بهرحال مشار الیه استیلای کاملی بهم رسانید در دربار شاه ایران و معاهده صحیح شد درمیان دولتین ایران و فرانس در ماه می سال ۱۸۰۷ "

" حکومت انگلیش هم در لندن و هم در کلکته ازین معنی خائف گشتند که دولت فرانس اینگونه استیلا را داشته باشد در جوار ملک هند و بالجمله لارد منیت مرة ثانی ملکم را روانه ایران نمود درسال ۱۸۰۸ - ولیکن استیلای فرنسیسان چندان بود در ایران که ملکم را اجازت نداد ند از بوشهر قدم بیشتر گذارد - در مراجعت ملکم مبالغه و تاکید نمود که لارد منیت لشکری فرستد بجزیره کرک (یا خرک) ولے خواهش او بعمل نیامد زیراکه سرهرفرد جنس را از انگلنڈ بسفارت ایران روان داشته بودند و مشار الیه اندک زمانی پس از مراجعت ملکم وارد بوشهر شده بود - "

" سرهرفرد جنس اقامت داشت در بصره از سال ۱۷۸۴ تا سال ۱۷۹۴

وا پس از آن بشیراز رفت در عهد سلطنت زندیه وا زان پس از سال ۱۷۹۸ تا سال ۱۸۰۶ قونسل بود در بغداد - این مرد چنان بحبرات و رشادت حرکت کرد در ایران که هر سدی از راه و هر خاری از پیش پایش دور شد - در این بین صلحی شد در میان فرنس و روس و فرنس دیگر نمیتوانست آن وعدهای پیشین را با ایران بجا در مقابل و مخالفت روس و جنرال گردین از طهران بیرون شد و سرهرفرد جنس وارد گشت در ماه فبروری سال ۱۸۰۹ - میرزا شفیع که وزیر اعظم بود مقرر شد که در خصوص عهدنامه گفتگو کند با سر هرفرد - گفتار این مرد انگریز بی نهایت مایه تعجب ایرانیان و نیز موجب عزت و احترام او گشت (یعنی خوف او در دل ایرانیان جای گرفت)

کیفیت آن این است که یکی از شرایط آن معاهده مجمل معطل مانده بو که از حکومت انگلیش دستور العمل وا مضا برسد در خصوص آن ولیکن میرزا شفیع مبالغه نمود که باید همان شرط در معاهده درج شود و در حین گفتگو که اصرار وا برام داشت یکبار آواز برکشید و این کلمات را بر زبان راند —

"Do you come here to cheat us?"

یعنی تو اینجا آمده که ما را فریب دهی؟ - سر هرفرد غضبناک شده درجواب گفت "you stupid old block head, do you dare to use those words to me, who, in this room, represent the King of England. If it were not for the respect I bear your master, I

Master, I [illegible]

if you have any [illegible] wall.

ای پیر خرفت تو جرات میکنی که این سخنان را بگوئی به من که در این مکان اکنون
نایب مناب و وکیل پادشاه انگلند استم اگر بنا بجرمتی شود که مرا هست به
نسبت آقا یعنی پادشاه تو اینک مغزت را بدیوار میکوبم و از دماغت بیرون
می آورم (اگر آنرا مغزی باشد) پس میرزا شفیع را تنه زده چراغ را لگدی
زد و از آن مکان منزل خود روان شد — چند ساعتی بعد چاکران آن وزیر آمدند
که کاغذ معاهده را بگیرند و شب هم آنجا ماندند سرهرفرد رنجیده شد از جای خود
حرکت [illegible] ای رفقای لایق من اگر در اینجا می آیید و همچنان غوغا می کنید
همه را میزنم — چاکران میرزا شفیع روان شدند و باید بگویم گفتند این فرنگی
یا دیوانه شده است یا مست است —

هرچند این معاهده صحیح و درست گشت به خط سرهرفرد و میرزا شفیع
مگر فرمانفرمای هند آنرا قبول نکرد [illegible] بایستی از طرف
هند رفته شده نه از انگلند و [illegible] ساخت که همچشم و مخالف
باشد با سرهرفرد — در این سفر سرجان ملکم کاری نتوانست کردن جز آنکه
تاریخ بسیار خوبی نوشت از ایران "

بعضی فقرات غیر اهم را ترک کرده در تاریخ انگریزی که ما را اراده نیست بنویسیم
و فقط آنچه را می نویسیم که مقصود ما در آن است)

در سال ۱۸۱۲ مستر الیس و مستر [illegible] گشتند که در خصوص معاهده

کامل و فاضل در میان انگلنڈ و ایران گفتگو کنند (و این همان معاهده ای بود لیکن
تا این زمان گویا انفصال نیافته بود) میرزا شفیع و میرزا عبدالوهاب نیز معین شدند
برای آن کار از طرف شاه ایران - شرایط اهم این معاهده اینها بود که انگلند مدد کند
ایران را یا بلشکر یا مبلغ دو صد هزار تومان زر هر ساله بدهد با ایران در صورتی که
از طرفی دشمنی با ایران حمله آرد و مشروط بر آنکه ایران مائل جنگ و جدال نشود -
و اگر دولتی از دول یورپ با آنکه بصلح و آشتی باشد با انگلنڈ با ایران جنگ کند هنوز
انگلند متعهد است که ایران را مدد کند یا بلشکر یا آن مبلغ معهود - و اگر افغانان
حمله بر هند برند ایران متعهد گشت که لشکری بفرستد در مقابل افغانان - و یاغیان
ایرانی که در ممالک محروسهٔ انگلیش بودند دولت انگلیش متعهد شد که آنها را از ملک
خود خارج سازد و اگر بخوشی بیرون نروند آنها را گرفته با یران بفرستد - این
معاهده که معروف است بمعاهدهٔ طهران دستخط شد در روز ٢۵ ماه نومبر سال ١٨١۴
بدستخط میرزا شفیع و میرزا عبدالوهاب و میرزا بزرگ قایم مقام از طرف ایران و
مستر ماریر و مستر الیس از طرف انگلنڈ - شروط چهارم و ششم و نهم این معاهده
فوق اینهاست که ما در ذیل بخط انگریزی می نویسیم و ترجمه در فارسی می کنیم
و همین شروط است که مقصود ما در آنهاست و بر سر آنها گفتگو خواهیم کرد -

4th.

"Aid in troops, or a subsidy of 200000 tomans annually, shall be given by England to Persia, in case of

invasion, provided that Persia is not the aggressor."

شرط ۵ - مدد سپاه یا مبلغ ۲۰۰۰۰۰ تومان سالیانه باید انگلند بدهد بایران
مشروط بر آنکه ایران سبقت در جنگ نگیرد و مایهٔ خصومت نشود (ولیکن مبلغ مذکور
دائمی نیست)

VI.

"Should any Europea power, when at peace withe England, make war on Persia, England is still bound to assist Persia by troops or by a sumbsidy."

شرط ششم - درصورتیکه دولتی از دول یوروپ حالکونیکه در آشتی وصلح است
با انگلند جنگ کند با ایران انگلند هنوز متعهد خواهد بود که بسپاه یا آن مبلغ ایران
را امداد کند ...

IX.

"If there is war between Persia and the Afghans, England will not interfere unless her mediation is solicited." Markha.

شرط نهم — اگر جنگی واقع شود درمیان ایران و افاغنه انگلند بهیچوجه مداخلت نخواهد کرد جز آنکه مداخلت و میانجی گری او درخواست شود از او" —

سابقاً در صفحه (۱۶) این رساله نوشتیم که روسیان استخوانی در زخم گذاشته بودند یعنی حدود ملک ایران را نامعین و نامشخص رها کرده بودند که هر وقت دیگر بهانه انگیخته لقمه دیگر را هم از ایران قطع کنند و مسیو چیکاف بطهران آمده درخصوص انفصال حدود گفتگو کرده و آن جنگ اخیر هم شد که تا قیامت ایران را تابع و دست نشانده روس نمود — پس از جنگ مذکور و ختم معاهده روس و ایران حکومت انگلند بهانه جست که ایران سبقت نموده بود در آن جنگ و این برخلاف معاهده بود و لهذا فتحعلیشاه را گفتند که شرط چهارم و ششم را از معاهده طهران خارج و باطل سازد و فقط دو صد هزار تومان گرفته بروسیان بدهد — فتحعلیشاه بکمال رنجش و اکراه آن شرط را قبول نمود — در اینجا مناسب دیدیم بنویسیم آنچه را که خود انگریزها نوشته اند که حکومت عهد را [illegible] کرده اند درخصوص همین فعل خود جواب خود را داده اند و چگونه معترف شده اند — فقرات مذکوره بموجب ذیل است

"Completely crushed [illegible] Russia [illegible] the treaty [illegible] to suffer a more serious diminution in the ab-rogation of the conditions of the Treaty [illegible] by the British go-vernment. the English offered to give Persia 2 00000 tomans

the payment of the demands of her enemy, on condition that the Shah consented to abrogate the two articles in the Treaty of Tehran containing promises of assistance in case of invasion.
In this dire necessity old Fath Aly was obliged most unwillingly to consent to those hard terms. Thus, to save themselves from possible future embarrassment, the Government of England virtually broke their solemn agreement, deserted an old ally in the moment of her deepest misfortune, and very naturally forfeited their former influence at the Court Tehran.
The excuse made by Mr. Caning

and his Colliagues was that Persia was the aggressor, and that, therefore, the abligation ceased; but the answer to this is given, by Sir Justin Sheil who says that the war was provoked by the domineering attitude of Russia, and by <u>aggressive</u> occupation of a portion of Persian territory.

Markham.

یعنی — ایران که بالفعل درهم شکسته و صدمهٔ سختی دیده بود از معاهده که اکنون کرده بود با روس صدمهٔ عظیم تری براو وارد آمد از اینکه شرایط (۵ و ۶) معاهدهٔ طهران را حکومت انگلیس خارج کرد از معاهدهٔ مذکور حکومت انگلیس دوصد هزار تومان بایران داد که بدشمن خود بدهد منجمله پانزده کرور که دشمن او طلب کرده بود مشروط براینکه شاه ایران راضی شود و امضا دارد که دو شرط از شرایط معاهدهٔ طهران باطل و منسوخ گردد — این همان دو شرطی بود که انگلیس متعهد شده بود یاری کند ایران را در صورتیکه دشمن براو حمله آرد — با بنیان حکومت انگلیس بجهة آنکه خود را از مخاطرهٔ احتمالی زمان مستقبل نجات و رهائی بخشند عاقبت عهد و پیمان عظیم الشان خود را شکسته دوست یکجهت متحد و قدیمی خود را بخود واگذاشتند در حالتیکه در عین بدبختی

وپریشانی دربود ودر واقع (چنانچه لازمهٔ آن عهدشکنی افتاده بود) خلل رسانیدند اقتدار و استیلای قدیمی خود را در طهران ››

عذری که مستر کیننگ ومشاورین او آوردند در شکست این معاهده این بود که ایران سبقت گرفت در جنگ با روس یعنی سبب آن جنگ ایران شد ولهذا رشتهٔ آن عهد وپیمان گسست ولیکن سر جستین شیل جواب این عذر را داده است با این نحو که آن جنگ را محرک رعونت وشوخ چشمی روس بود که میخواست سروری کند بر ایران ونیز بانیکه بخشی از آن از بی سبب وبدون جهتی واقعی گرفته بود ››

غرض شرایط مذکوره باطل گشت در روز ۲۵ ماه اگست

مرحم مورخ مینویسد ›› رفتار انگلند در اینمقدمه نه فقط بر خلاف حزم واحتیاط ودور اندیشی وتدبیر بود بلکه بر خلاف انصاف بود چراکه از همان روز زور واستیلای ما در ایران نقصان پذیرفت واز انطرف زور واستیلای روسیان روی بازدیاد نهاد

›› محمد شاه مردی بود کوتاه قد وقطور وبینی داشت مانند منقار عقاب وخوش صورت ولیکن هیچ استعدادی نداشت برای ملک رانی وبیحساب شایق ومایل نمایشات لشکری (یا لشکرکشی) بود وبنوعی فریب تملق وچاپلوسی را میخورد — خیال خام وخودپسندی ومیلان خاطر لشکوه وجلال او را بر آن بداشتند که خیال گرفتن هرات را بگذاره خود راه دهد وروسیان عزم خود را جزم کردند که بار دیگر بحیل وتدابیر آنگونه رنگهائی را بریزند که هر چند کمال فایده مندی را داشتند بجهته حصول مطالب وآمال خودشان همواره مایهٔ نکبت وآفت بود برای ایران

در این وقت سلسله جنبان این حکم وتدبیر روسیان شخصی بود

موسوم به کونت سیمینگ (یا سیمنیچ) که در لشکر فرنسیان بود اوّل در جنگ
بجنگ روسیان گرفتار. و پس از آن بچاکری و خدمت روس مشغول شده بود - این
مرد بطهران آمد در ماه فبروری سال ۱۸۳۳ که وزیر محمد شاه شود - روسیان
این مرد را آموخته بودند که محمد شاه را بلشکرکشی ترغیب و تحریص دهد و برفتن و گرفتن
هرات مایل سازد - شکی نیست که ابتدا ایرانیان حق داشتند که لشکر بهرات
برند زیرا که شاه کامران والی هرات ایذا و اذیت بسیاری رسانیده بود و ایرانیان
را در حدود خراسان و حمله بر سیستان هم برده بود و بالجمله عهدی را که با عباس میرزا
کرده بود شکسته بود - ولیکن پس از آن سعی بسیاری کرد که تلافی کند مافات را و از در
تسلیم و معذرت در آمد و لهذا هنگامیکه محمد شاه معاودت او را قبول نکرد و رد ان
شد بجهت گرفتن هرات خصومت و جنگ او بی سبب وجه بود و محض بترغیب و
دستور العمل دولت روس بود"

"Count Simonich was instructed to encourage the Shah in his schemes of Conquest in the direction of Herat; and, in the first instance there can be no doubt that the Persians had right on their side, as Shah Kamran, the Afghan ruler of

Herat, had violated the territory of Khorâsân, invaded Sistan, and otherwise failed to fulfil the treaty made with Abbas Mirza. But, aft-erwards, the ruler of Herat offered every reparation in his power; and when the Shah, having refused all offers of accommodation, advan-ced to invade Herat, it was an act of unprovoked aggression pro-mpted by the advice of Russia.

انگلند همواره نصیحت میکرد ایران را که از خیال ملک گیری دست بدارد
و بمصالح لازمهٔ اندرونی خود بپردازد و خوشی و فایدهٔ انگلند در نیت او این بود
که ایران خود ترقی کند و پر دولت و قوی شود و خود را کم زور و بی طاقت
و ضعیف نکند بجنگهای بیهودهٔ بیفایدهٔ خارجه — ولیکن روس را اراده و خیال
برخلاف این بود و نقش دیگر میخواست بزند — روسیان میدانستند که اگر محمد شاه
شکست میخورد هنوز ضعیف تر از آن می شد که بالفعل بود و بس بکلی در قبضهٔ
همسایهٔ شمالی خود گرفتار بود و بیچاره و بی مددگار — و اگر فتح مند می شد باید سیلی
قلم بکله انگریزان زند — بهرحال روس فایده برمیگرفت و با این لحاظ وکلای آن

از هر طرف دام حیله گسترده بودند ولیکن امکان نداشت که انگلند بگذارد
هرات کلید هندوستان بدست دولتی افتد که کلید عقل او بدست روسیان
بود و در همه حال و همه امور هادی و مشاورش نیز آن دولت و آن قوم بودند۔
در اینجا مرحوم مورخ می نویسد " ولیکن اگر ما در میان می آمدیم و ایران را منع
میکردیم از جنگ با هرات عیب کار در این بود که تخط مستقیم فقره یا شرط نهم معاهدهٔ
طهران که در ۲۵ نومبر سال ۱۸۱۴ شده بود و شکسته می شد از طرف ما۔ مضمون
فقرهٔ ماقبل الذکر در زبان انگریزی بموجب ذیل است برای آگهی خوانندگان۔

"But our interfernce was unfortu-
-nately a direct breach of the
Ninth article of Marier & Ellis Tre-
aty commonly colled the Treaty
of Tehran, and dated Nov. 25, 1814.

در ماه نومبر سال ۱۸۳۷ لشکر ایران بسرداری خود محمد شاه بهرات
تاخت آورد آصف الدوله که افسر مقدمهٔ آن لشکر بود در روز ۱۵ ماه مذکور
غوریان را گرفت۔ در روز ۲۲ محاصرهٔ هرات آغاز شد۔ شاه کامران
والی هرات که تمام قوای او مضمحل شده و به تحلیل رفته بود از شهوت رانی سالهای
دراز و همواره مخمور بود تمام امور خود را واگذار کرده بود بوزیر خود یار محمد خان۔
این هر دو شاه و وزیر متصف بودند بهر گونه خصال بدی۔ چنین اتفاق افتاد
که هنگامیکه ایرانیان محاصره کرده بودند هرات را جوانی انگلیش موسوم به الدرد پاتنگر

در هرات بود و این جوان بکمال خردمندی بحراست شهر مذکور کوشید - مدت دراز راه گفتگو و بند و بست باز بود با اهل ملک و مدد طلب می شد (یعنی اهل هرات مدد طلب میکردند) از دیگر افاغنه و هر شب شبخون زده می شد - خصومت افغانان و ایرانیان بنهایت رسیده بود و افغانان ایرانیان را بترکمانان می فروختند و ایرانیان هر قیدی و اسیری را که میگرفتند می کشتند -

" کرنال استدرت در لشکر گاه ایرانی بود و یک بخش لشکر خود را محمد شاه قرار داد در تحت اداره جنرال سمان - در روز ۶ اپریل ۳۸ ء امستر مک نیل بلشکر گاه رسید و سعی نمود که محمد شاه از آن اراده باز آید و او را گفت که حمله بردن بر هرات باعث شکست معاهده فیمابین دولتین ایران و انگلنڈ خواهد بود و در این صورت انگلنڈ آزاد است که هر گونه حکمت و تدبیری که ممکن باشد بکند که لشکر ایران بملک خود مراجعت نماید - پس تمام انگریزانی که در ایران بخدمت و چاکری مشغول بودند حکم شد که از ایران بیرون شوند -

مع ذلک در این بین محاصره هرات روز بروز سخت تر می شد و در روز ۱۲ ماه اپریل کونت سیمانیک همه جا کالسکه خود را رانده از طهران وارد لشکر گاه ایرانیان شد و آغاز راهنمائی و دلالت کرد لشکر ایران را در محاصره هرات - زور و استیلای روسیان از حد افزون گشت و هر دم و فرصتی را غنیمت می شمردند که پهلو و صدمه بزنند بانگلیش - چنانچه یکی از رسولان مسٹر مک نیل را در ماه اکتوبر ماضی ایرانیان گرفتار کردند و آزار و اذیت رسانیدند و باصلاح این امور کسی التفات نکرد و لهذا مک نیل در ۷ ماه جون از لشکر گاه

ایرانیان روان شدند

در این بین محاصرهٔ هرات بکمال سختی و شدت بیش میرفت براهنمائی افسران روسی و قریب بآن رسید در روز ۲۴ جون که شهر مذکور مفتوح شود ولیکن رشادت پاتنیگر کار خود را کرد و هرات سلامت ماند۔

درهمین بین حالا بود که حکومت هندوستان ۷۲۸ سپاهی را روانه کردند در خلیج فارس و خرک را گرفتند۔ ازآنطرف مسٹر مک نیل کرنال استدعا را بلشکرگاه محمد شاه فرستاد و پیام داد که اگر دست از هرات برنمیداری کار بجای نازک خواهد رسید۔ این اندک حرکت و نامه و پیام و تخویف از طرف انگلیش تاثیری نمود و آن شاه جنگجو خائف گشت که مبادا مجدداً سپاهیان انگلیش بخلیج فارس قدم گذارند و بهرحال در روز ۹ سپٹمبر لشکر ایران هرات را واگذاشته بجاهای خود مراجعت کردند (هزار افسوس که مردم ملک ما هرچه دارند زبان است ولے زیر دُم همه سست است) پاتنیگر میگفت اگر آن لشکر را ایرانیان بدرستی راهنمائی کرده بودند در بیست و چهار ساعت از زور و محمد شاه هرات گرفته می شد۔ سیمانیک مبلغ گزافی پیش داد و وعده نمود با ایرانیان که اگر هرات را گرفتند رزی که بایستی بر روسیان بدهند معاف خواهد بود۔ ولیکن روسیان تدابیر خود را منحصر نساختند بهرات بلکه حاکم ارن برگ یکے از ملازمان خود کپتان ویکاویچ را فرستاد که حیلهٔ اندیشد و فتنهٔ برپا کند در مخالفت انگلیش در قندهار و کابل۔ غرض این جنگ باخر رسید (در این بین ها واقعات بسیاری رخ داده است که لزومی ندارد درج آنها در این کتابچه) یک فقره کوچکے در تاریخ

هم هست که بذنیست درج آن درینجا —

روسیان حالت مضمحل تباه ایرانیان را دیده دستی انداختند بر جزیرهٔ در کنار سپیا قریب به استرآباد و موسوم به اشوراده — بهرحال بهانه کردند و این جزیره را هم گرفتند

مرحم مؤرخ شرح واقعات هرات را از زمانی که میرزا آقاخان صدر اعظم شد هم می نویسد در خصال مشارالیه میگوید که بسیار هشیار و چالاک و توانا بود و لی محیل و مناقق بود و ملق — پس می نویسد — "بمجرد یکه صدر اعظم وزیر شد مجدداً خیال حکومت ایران مشغول گشت بگرفتن هرات — درسال ۱۸۴۲ یار محمد خان کامران را قتل رسانید و شاهزادگان سدوزائی را از ملک بدر کرد و خود والی هرات گشت — از زمان مشارالیه طبعیت میکرد از حکومت ایران و همین نهج حکومت میراند بر ملک مغصوب خود تا حین مرگش که واقع شد در ۸ جنوری سال ۱۸۵۱ — آنگاه پسرش سید محمد خان بجایش نشست — این والی جدید در اطاعت و حمایت ایران بود و چند کس از بزرگان هراتی را هم گرفته بمشهد فرستاد — ولیکن در واقع دست نشاندهٔ ایران شد و آنگاه ایرانیان بی فرصت شدند که بکلی دست ببندند از نه بخود هرات و این فرصت عاقبت بدست آمد هنگامیکه کهن دل خان سردار قبیلهٔ برکزائی از قندهار حرکت کرد بجانب فراه — ببهانهٔ مدافعه امیر د عباس قلیخان از مشهد روانه هرات شد و در اپریل سال ۱۸۵۲ قلعهٔ هرات را بدون مقاومت بگرفت و جمعیت سپاهی در غوریان بگذاشت — پس از آن سام خان بجزا و فرستاده شد و لی در اندک بهرحال نوبت بهانهٔ انگریزان در رسید و کرنل شیل باب گفتگو و معاوضه را با صدر اعظم کشود بلکه اندکی تشرهم باو زد و این حرکت اخیر اثر خود را بخشید و نتیجهٔ آن این شد

که در روز ۲۵ جنوری سال ۱۸۵۳ عیسوی معاهده شد در میان ایران و انگلند بدین موجب که ایران گاهی لشکر بهرات نفرستند و بهیچ وجه در امور هرات مداخلت نماید و موقوف سازد سکه و خطبه را در آنملک و گاهی وکیل در آنجا نگذارد و تمام خوانین هرات را که در طهران باشنده بودند مانند قیدی رها کنند —

باین سال چندی را ایرانیان باب دعوی خود را بهرات مسدود ساختند در سال ۱۸۵۵ یکبار تغییرها در اوضاع حکومت هرات بهم رسید که نتایج عظیمه از آن زایش کرد — محمد یوسف یکی از شاهزادگان سدوزائی که نبیره حاجی فیروز بانی نخستین هرات بود و بسیار محترم بود در هرات در قتل کامران در سال ۱۸۴۲ متهم گشت که ایران گزیده پناه بایرانیان برد از خصومت یار محمد خان – چند سالی در مشهد اقامت نمود و در ماه اکتوبر ۱۸۵۱ افسر یک فوج سوار بے نظام گشت در سرحام در حدود هرات با مر شاهزاده مراد میرزا حاکم خراسان – در سال مذکور این شاهزاده را چند کس از هراتیان که از بدفعلی سید محمد ناراض بودند بهرات طلب داشتند و لیکن در آنزمان اسباب فراهم نبود که مشار الیه برود —

در سال ۱۸۵۵ باز او را طلبیدند مردم هرات و مشار الیه بهرات رفته سید محمد را بقتل رسانید — چنین معلوم می شود که ایرانیان این امر را پسندیدند از محمد یوسف زیرا که تصور کردند که مشار الیه بجهت اراده خویشان بسیار خوب بینی بود – پادشاه جوان ایران مانند پدرش سراپا خیال و تدبیر بود که بطرف افغانستان رخ آرد و ملک خود را از آنطرف وسیع سازد و در این اراده صدر اعظم هم تملق و چاپلوسی خود او را ترغیب میداد — بالجمله فوراً بهانه انگیخته شد برای گرفتن هرات —

کہن دل خان والی قندہار در ایام خریف سال ۱۸۵۵ بمرد و در ماه اکتوبر برادرش دوست محمدخان امیر کابل روانه قندهار گشت و آنجا را ضمیمه ملک خود ساخت پسران و پسران برادر کہن دل خان که شاکی بودند بطهران گریختند و حکومت ایران ظاهر کرد که دوست محمدخان اراده گرفتن هرات را داشت و او را وعید داد ند از طرف خراسان۔

بهر حال سلطان مراد میرزا در ماه مارچ سال ۱۸۵۶ حمله بر هرات برد ــ

اکنون انگریزان بهانه یافتند و مسٹر مری قونسل ایشان را اظهار کرد که آن کار موجب شکست معاهده ایشان می شد ــ ولیکن مورخ ما مینویسد که صدر اعظم بهیچ وجه من الوجوه کوشش فرا نداشت بدعوی برحق مسٹر مری و تا توانست سعی کرد در رنجانیدن خاطر قونسل انگلیش ــ هرگونه آزار و اذیتی که این حکومت نیم وحشی (یعنی ایران) توانست روا داشت بقونسل انگلیش و اشخاصی که در حمایت دولت انگلیش بودند مقید داشت و بالجمله مسٹر مری لوای خود را فرو نشانید در ماه دسمبر ۱۸۵۵ به بغداد مراجعت کرد ــ اهل ملک ما حالا باید بخوبی متوجه بشوند از ابتدا تا انتها فقراتی را که ما بعد از این می نویسیم ــ

مختصر شهر هرات بدست ایرانیان درافتاد و شاه ایران هرات را جزئی از ملک خود شمرد و لیکن انگلنڈ نتوانست برخود هموار کند و شاه ایران را بخود واگذارد که چنان جای اهم عظیمی را که کلید هندوستان است در وسط ایشیا در قبضه خود نگاه دارد ــ

در غره ماه نومبر سال ۱۸۵۶ گورنر جنرال هند اعلان جنگ داد با ایران که معاهده خود را شکسته بود و هرات را بقبضه آورده بود (افسوس که در نوقت

تاریخی از تواریخ این زمان ایران مثل ناسخ التواریخ و روضة الصفای ناصری و ازین قبیل تواریخ در دست ما نیست که ببینیم آنها چه می نویسند در این خصوص زیرا که انچه ما می نویسیم از تاریخ انگریزی است) سپاهی فرستاده شد بخلیج فارس و جزیرهٔ خارک در ۴ دسمبر ۱۸۵۶ بدون مقاومت بچنگ انگریزان درافتاد - در روز ۷ در ساحل حلیله قریب شهر بوشهر نزول نمود لشکر انگلیش و ریشهر در روز ۹ بدو ساعت جنگ مسخر گشت - ایرانیان بشهر بوشهر رفتند و چون لشکر انگلیش قریب یک هزار گز مانده بشهر مذکور رسیدند حاکم بوشهر علم خود را بزیر آورد و تسلیم نمود - ولیکن در این بین چهار ساعت از جهازات جنگی انگلیش گلوله بوشهر بارید و ۶۵ توپ و ۳۰۰ تفنگ (مسکت) و اسباب آتشخانه و سرب و باروت بسیاری هم بدست سپاه انگلیش درافتاد (العهدة علی الراوی اگر در ناسخ التواریخ ملاحظه شود صدق و کذب این فقره معلوم می شود) —

در روز ۲۷ ماه جنوری ۱۸۵۷ جنرال اوترام بوشهر رسید و امارت لشکر انگلیش باو مفوض شد - شجاع الملک برازجون را که ۴۶ میل مسافت است از بوشهر لشکرگاه خود ساخت ۵۰۰۰ پیاده و ۸۰۰ سوار و ۱۸ توپ با خود داشت در روز ۳ فبروری از بوشهر بیرون شد که شجاع الملک را از جای خود براند و همراه برد ۴۱۹ سوار هندی و ۲۰۲۲ پیادهٔ هندی و ۲۲۱۲ پیادهٔ انگلیش و ۱۸ توپ — پس از انکه آن ۴۶ میل را در ۴۱ ساعت طی نموده با آنکه شب تیره و تار و باد و طوفان بود علی الصباح بآن مقام رسید ولیکن بیشه را از شیر خالی دید مگر یکی خالی نبود بلکه تمام اسباب و لوازم جنگ خود را ایرانیان رها کرده رفته بودند - اوترام بشهر بوشهر مراجعت کرد در روز ۷ ولیکن ایرانیان او را تعاقب کردند و در روز ۸ ظاهر شدند

و ۷۰۰۰ مرد جنگی صف کشیدند در دهی که معروف است به خوشاب "

چه در د سپرد هم - در ساعت ۱۰ صبح (یعنی دو ساعت بظهر مانده) بکلی یاد
ایرانیان خالی شد و ۷۰۰ مرد از ایشان بر خاک افتاد و دو توپ هم از کفشان بشد
این جنرال مذکور پس از این فتح روانه محمره شد - در محمره ایرانیان ۱۳۰۰۰ مرد داشتند
و ۳۰ توپ و سپاه سالار ایشان خانلر میرزا بود - اوترام در روز ۱۸ مارچ از بوشهر
روان شد مع ۳۹۲ سوار و ۱۵۳۴ پیادهٔ انگلیش و ۲۳۸۵ پیادهٔ هندی و ۳۴۲
توپچی با ۱۲ توپ و چهار جهاز جنگی - در روز ۲۶ توپها از جهازات دهن بآتش فشان
و گلوله ریزی گشودند و لشکریان نازل خاک محمره شدند - و بجانب لشکرگاه ایرانیان
روان گشتند ـــ

"but the Kajar Prince exhibited
the most disgraceful cowardice,
and fled precipitately without
striking a blow, leaving tents, ba-
-ggages, stores, and sixteen guns
behind him.

ولیکن آن شاهزاده قجر غایت بزدلی را بشرمساری تمام ظاهر ساخت
و بکمال شتاب زدگی بگریخت بدون آنکه دستی از پا خطا کند و تمام اسباب و سلاح
جنگ خود را مع شانزده ارابهٔ توپ واگذاشت و جان خود را بسلامت برد
(چشم ما ایرانیان روشن)

بهرحال بنده نمی خواهم تاریخ بنویسم - در روز ۴ ماه مارچ ۱۸۵۷ یکبارگفتگوی مصالحه درمیان آمده درمیان لارد کولی و فرخ خان در شهر پاریس و دستخط شد و جنگ بصلح مبدل گشت - در این معاهده شاه ایران متعهد شد که لشکر خود را از هرات بیرون برد و بکلّی دعوی خود را از آن سرزمین (تا قیامت) موقوف و باطل سازد و گاهی مطالبهٔ اطاعت از اهل آن ملک و دعوی سکّه و خطبه نکند از افسران آنجا - و ابدًا در امور داخلهٔ افغانستان مداخلت نماید و امضا و قبول دارد استقلال یعنی عدم بستگی هرات را بملک ایران - تمام اسرای هرات را خود رها سازد بدون آنکه زری طلب کند در عوض - قونسل انگلیش را بکمال حرمت و عذرخواهی داخل طهران کنند بجهت رفتار بدشاه و وزیر او نسبت بمشار الیه فقرهٔ مخصوص که نوشته است در آن عهدنامه در این خصوص سابق الذکر که مضمون آن این است

صدر اعظم باید خطّی بنویسد بنام شاه و بفرستد به مسٹر مری و کمال عذرخواهی را بکند از هرگونه آزار و رنج خاطری که بمشار الیه رسیده بود و خود شاه نیز باید چند کلمه بقلم خود بنویسد بعذرخواهی و مضمون این خط باید مشتهر و چاپ شود در طهران - چون مسٹر مری وارد طهران می شود صدر اعظم باید بکمال تجمّل و جاه و آب استقبال کند از مسٹر مری و دوستی قدیم را جدید سازد و با مشار الیه - و صدر اعظم باید دیگر ظهر ملاقات کند مری را و مری روز بعد از آن (زر و سیم) باید بازدید کند صدر اعظم قبل از ظهر "

در فقرهٔ ۱۲ این معاهده شرط این است که دولت انگلیش را حقی نباشد که حمایت کند از هیچکس از رعیت ایران اگر بخط مستقیم درجا کری سفارت انگلیش

مشروط برآنکه هیچ دولت خارجهٔ دیگری را نیز چنین حقی نباشد —

امّا ایران

چون ارادهٔ ما این است که یک نظر ثانوی کنیم ازاین باب در باب سیم این کتابچه وصحت وسقم تمام این معاملات را بطور تحقیق وانصاف بیان سازیم لهذا جهات تنازع آن دو دولت خارجه را با ایران که در واقع قصورها وخلافهای ایران بود نسبت بآن دو دولت وبزعم آن دو دولت مختصر می نویسیم —

(قصور ایرانیان وسبب بهانهٔ روسیان)

(۱) اینکه آقا محمدخان چون داخل تفلیس شد جمعی از نصارا را ازتیغ درگذرانید —

(قصور ایرانیان واسباب بهانهٔ انگریزان)

(۱) اینکه ایرانیان سبقت گرفتند درجنگ با روسیان — (۲) اینکه افسران روسی را بهمراه برگرفته بجنگ هرات رفتند مرّهٔ اوّل (۳) اینکه انگریزان بزور ودر واقع بےسبب معاهدهٔ کردند با ایرانیان درسال ۱۸۵۳ وایرانیان را برآن داشتند که درآن معاهده متعهد شوند که بهرات نروند پس چون درسال ۱۸۵۷ ایرانیان بهرات رفتند بهانهٔ شکست آن معاهده شد وانگریزان لشکر بایران فرستادند وبقول وزعم ایشان دراین وقت ایرانیان نقض عهد کردند — ما بهم هریک ازاین جرایم شرحی خواهیم نوشت درباب سیّم این رساله —

درخاتمهٔ این باب ما می نویسیم فقرهٔ راکه مرحوم مورّخ درخاتمهٔ مقدمهٔ تاریخ خود نوشته —

"It remains to be seen whether the Kingdom of Persia will retain her in-dependence by embracing a close alliance with England her true frind in peace, and generous foe in war, or whether she aill succumb to the intrigues of her aggressive nei-ghbour, who has always proved a bad frind, and an ingenerous ene-my; eventually falling under the grinding yoke of the Northern Ahr-iman."

یعنی "باید دید که آیا ملک ایران آزادی و استقلال خود را بجال خود نگاه میدارد با دوستی و یکجهتی بستگی با دولت انگلیش که رفیق و دوست واقعی آن هست در زمان صلح و دشمن با مروت آن است در زمان جنگ یا آنکه منکوب و مغلوب تدابیر و فتن همسایهٔ خونخوار خود می‌شود که همواره ظاهر ساخت که دوست بد و دشمن بیمروتی بود آنرا و بالاخره در زیر قلاده اهرمن شمالی پایمال خواهد شد".

باب سیم

در تحقیق و ملاحظهٔ ثانوی باب دوم

در این باب میخواهیم تحقیق و ملاحظه کنیم که آنچه در باب سابق نوشتیم چگونه بود و حق بطرف که بود و ظالم که و مظلوم که بود که مقصر و که بیگناه بود. و پس از اینها راه نجات ما چیست و آینده چگونه باید باشد احوال ایران اکنون که واقع شده است در دست دو دولت قوی سخت بازو تکلیف آن چیست —

چنانچه در باب اول نوشتیم که تنازع اهل عالم را ابداً سببی در کار نیست و در واقع غالباً اگر سببی و جهتی هم بوده است بظاهر بسیار جزئی بوده و لیکن خصومت و عداوت و حقد بعد از آن بزرگ ساخته و مدعیان یا مخاصمین آن را عظمتی داده اند — هیچ شکی نیست که موجب آنچه اهل ایران از ما طلب مرا دارا این بیشتر نمیدانیم از ابتدا روسیان بی سبب بر ایران تاخت آوردند تا آخر که یک بخش عظیم آباد و زرخیز ایران را گرفتند فعل آنها هم برخلاف و هم محض ظلم و تعدی بود — اگر وقتی از اوقات فی المثل قتل ملت دیگری (مثل نصارا فرضاً) که رعیت قومی اند و در تحت حکومت دیگر و حکومت آنها آنها را کشته باشد یا بکشد موجب آن شود که قوم دیگری از خارج ملک آمده بازخواست نماید و تلافی کند و آن سرزمین را بگیرد بهیچ وجه این سببی نخواهد بود — فقط این یک بهانه ایست و این بهانه غالباً آن قوم را بدست است که زور و استیلا دارد و این بهانه را میتوان جست فقط برای آن قوم که ضعیف و حقیر است و بس — روسیان در بی انصافی و در ظلم کردن و تعصب مذهبی از ایرانیان و از مسلمانان کمتر و بهتر نبوده اند و نیستند بلکه یکسان

ده اند و امروز هم یکسان اند زیرا که دو سال قبل از این جمعی از یهود را در ملک شان
قتل رسانیدند و با کمال ظلم و بی انصافی با آنها عمل نموده اند و در دیگر جاها هم با میدانیم
به مسلمانان ظلم کرده و قتل عام نموده اند — در اینصورت روسیان را حقی نبوده است که
این را بهانه کرده بختی از ایران را بگیرند بلکه هیچ قوم دیگر را چنین حقی نیست اگر در میان خودشان
نیز اینگونه اعمال جاری باشد — علاوه بر این اگر فی المثل امروز صد هزار مسلمان یا یهود و یا عیسوی
را هم روسیان یا قوم دیگری بکشند از چند حال بیرون نیست (۱) یا آنکه سایر دول همه خاموش
میمانند مطلقاً — (۲) یا آنکه اگر مسلمان و یهود بقتل رسند تمام همه خاموش میمانند و اگر نصارا
بقتل رسند شاید یکی یا دو قوم یا زیادتر از اقوام بکین برخیزند — (۳) یا آنکه خواه مسلمان
و یهود و خواه نصارا کشته شوند مگر چون دیگر اقوام خیال کنند که روس دولتی است قوی
و فرداً فرداً با او جنگیدن مناسب نیست یا بطور اجتماع هم اگر بجنگند زر بسیاری خرج می شود
و مرد بسیاری کشته میگردد — (۴) یا آنکه شاید یکی از سایر دول که بیشتر از سایرین خصومت
دارد با روس زبان تعرض بگشاید و یکی دو دولت دیگر را با خود همساز و که جنگی کنند
و اقلاً پهلوئی بروس بزنند (۵) یا آنکه همه دول را بهانه خوبی در دست باشد که جمعیت
و انسانیت را بنظام مشترک خود قرار دهند که روسی را از میان بردارند — پس بهر طریق
همواره واقعات و تغییر و تبدیل حالات ملاحظه می شود و همواره خصومت و عداوت
میان هست و همواره بهانه پیدا می شود — و همه را فایده در مد نظر است و بالاخره تا قیام
حالت خلق عالم یکسان است — در این وقت سخن ما بر این نیست که کدام قوم یا کدام
قبیله یا کدام فرقه یا کدام فردی از افراد انسانی را انصاف و مروت هست یا نیست
و کدام را انصاف و مروت بیشتر یا کمتر است از دیگری یا از دیگران بلکه سخن ما به

ست که تنازع و گفتگو و جنگ و جدال و خصومت از میان بنی آدم معدوم نمی شود و
بالضرورة بهانه هست هر کسی را و بالضروره غایت آن فایدهٔ خود و نقصان دیگری است
در این صورت هاروسیان یک بخش ایران را گرفتند بناحق و ظلم و جفا —

چون از بیان معاملات روس و ایران فراغت حاصل شد اینک ما بیان میکنیم
شرح معاملات انگلند و ایران را و از انجا که بنای کار ما بر تحقیق و ملاحظهٔ احوال این دو دولت
ست و رفتار و کردار و معاملات ایشان را بنسبت یکدیگر و نیز بر عدم غرض و طرفداری
و بر نوشتن از روی انصاف و حقیقت لهذا شروع میکنیم در شرح حال انگلیش و ایران
از ابتدای سرو کار این دو دولت مذکوره باهم — از ابتدای آشنائی این دو دولت
تاکنون در واقع در دو مقام ست معاملهٔ اهم این دو دولت و ما نیز میخواهیم بر سر این
دو مقام و گفتگو کنیم و تحقیق نمائیم و حق را ظاهر سازیم (۱) در شکستن انگلیش عهد و پیمان
خود را در جنگ ایران و روس و باطل ساختن ایشان شروط ۴ و ۶ معاهدهٔ طهران را —
(۲) در شکستن انگلیش عهد و پیمان خود را در جنگ ایران و هرات و باطل ساختن ایشان فقره ۹
(۹) معاهده طهران را و در هر دو مقام نوشتجات خود آن طایفه و نویسندگان خود شان
را متمسک قرار داده ایم و اقرار و اعتراف خود شان را دستاویز ساخته ایم ۰

اما مقام اول

هیچ ضرورتی نداره که ما بر سر این فقره یا در این مقام اطناب دهیم زیرا که بعضی
از صاحبان انصاف در میان خود شان جواب خود را داده اند و ابداً احتیاج بعد
نیست (ملاحظه کن در صفحات ۱۳ و ۳۲ و ۲۶) —

اما مقام دوم

اولاً باید دانست که هرچند سرجان ملکم معاهده نموده بود با انگلیش بنحوی که در صفحه ۴۳ نوشتیم دولت انگلیس معاهده نیز نمود با شاه شجاع در سال ۱۸۰۸ عیسوی و مشارالیه متعهد شد که اگر فرنسیان یا ایرانیان بهند حمله آرند با آنها بجنگد و نگذارد پیش آیند — در این فقره اختلافی یعنی خلافی بنظر من می آید لیکن در پی تحقیق آن نیستم — زیرا هنگامیکه وقتی ... زه بزرگ درست نباشد و بخوبی از کارهای ایران و بخصوص از کارهای هیچ ... آنها بهم رسد چنانچه باید شاید مقصود حاصل نمی آید — همین قدر هست که چون خود ... انگریزان نوشته اند یعنی رنجم مورخ نوشته ملاحظه کن در صفحه ۴۳) کار (ن) خلاف عظیم کرد و عهد و پیمان خود را با عباس میرزا شکست و ایرانیان حق و ... رسم جهان و دیگر طوائف عالم بهرات حمله آوردند و انگلیش بموجب نوشتجات و اعتراف خودشان شرط ۹ معاهده طهران را نیز شکستند — پس معاهده دیگر کردند در سال ۱۸۵۳ عیسوی برخلاف و ضد معاهدات پیش و ایرانیان را متعهد ساختند که گاهی بهرات حمله نبرند و هیچ مداخلت نداشته باشند در هرات — ... دیدیم که دوست محمدخان اراده کرد هرات را بگیرد و ایرانیان بعنوان روسیان و انگریزان بهانه جستند و بهرات تاختند باز انگریزان بهانه دیگر جستند ... را راندند و معاهده دیگری نمودند —

بالجمله چنانچه در باب اول و جاهای دیگر هم نوشتیم تمام عالم را افراد اولاد آدم

بهانه با یکدیگر در تنازع اند و تنازع روس و انگلیس در ایران نیز همه بهانه بوده و هست
و خواهد بود ولی ما را کاری بهمه خلق عالم نیست بلکه کار با این دو قوم است و از انصاف
نمیتوان گذشت که بحسب ظاهر اگر روسیان بدشمنی خلاف کردند با ایرانیان انگلیس
بدوستی خلاف کردند (بزعم خودشان که میگویند ما دوست هستیم) و این خلافهائی که انگلند
کرد با ایران فقط بخصومت روس بود ولی بخصومت یکی خلاف کردن با دیگری در حقیقت
ایرانیان را هیچ قصوری نبود جز آنکه احمق بودند و از علم ملک داری واقف نبودند و ضعیف هم
بودند و بهمین سبب بود که از طرفین لطمه میخوردند و بسوء میشدند - اگر ایران دولتی
بود قوی و از علم ملکرانی هم آگه بود جز نسبت حسابی با انگلند نمیکنند و گنجایش
بسیار هم داشت ولی افسوس که هیچیک از این دو خصال در وجود ایران نبود -
در این ضمن ما میخواهیم بقوم انگلیس ظاهر سازیم که هر چند روسیان قومی هستند که یک
بخش عظیم ایران را گرفتند و دشمن ایران بودند و ایرانیان را از ایشان کراهت
بسیار است - مگر با وجود این با چند آنکه کراهت دارند از قوم انگلیس و عداوت
دارند با این قوم (که خود را دوست ایران میدانند) از روسیان کراهت
با آنها عداوت ندارند و تحمل که عدم ایستادگی است باید بکنند قوم انگلیس باید ایرانیان را
چنان دانسته باشند که ابدا بر قول و قرار و عهد و پیمان این قوم اعتمادی نیست
در چندین مقام خلاف دوستی کردند - و لیکن ما از طرف انگلیس عذر میخواهیم
که ملک ایران همواره باید بحزم و متانت حرکت کند و از دشمن خود غافل نباشد
و بر دوست خود نیز کلی اعتماد نکند -
و لیکن این عذر را ما نمیگوئیم از طرف انگلیس نصیحتی هم هست

واهل ملک خود مان را که آنها نیز باید غافل از دشمن نباشند و تکیه بر دوست نکنند و از
آنطرف دشمن و دوست را هم بخوبی بشناسند و با یکی مدارا کنند و با دیگری مروت روا
دارند — شکی نیست که آنچه بر سر ایرانیان آمد از دشمن و دوست بسبب حماقت و نادانی
خودشان بود و از عدم آگهی خودشان بعلم ملکرانی — با همه ضعف و نقاحتشان اگر ایرانیان
علم ملکرانی واشتند خوانده بودند و طریق آنرا میدانستند گاهی دوچار این دشمنان خونخوار
و دوستان عهدشکن نمی شدند و بهمین عدم دانش و بیخبری از علم حکومت بود که دشمن
و دوستان ایشان بهانه های خود را صورت واقعیت دادند و خود را محق دانستند که
با آنها خلاف کنند و اگر امروز هم کسی بخواهد بر آنها ایرادی گیرد بدانکه آنها راست
آن خلاف را رد خواهند نمود و آن ایراد را جواب خواهند گفت و باز خود را محق ظاهر خواهند
و بهیچوجه افعال و اعمال خود را خلاف و نقض عهد نمیدانند و بلباس حقیقت درمی آیند
آنها را —

آنچه شد شد و آنچه گذشت گذشت ولی از این زمان ایرانیان را باید بر وفق
عقل و دانش حرکت کنند و برای زمان مستقبل ملک خود و خلق خود تدابیر نیک
اندیشند هنوز روسیان دشمن خونخوار ایشان اند و انگلیش دوستان عهدشکن مع
ذالک بتدبیر باید کارها صورت گیرد — رای ما بر دو قسم است — اول آنست
که ایرانیان را باید با هر قومی که سر و کار و معامله دارند بکمال انضباط و استحکام با آنها
معاهده و بند و بست کنند و با هر که قوی تر است از سایرین در سازند و بموجب
قانون (نشنل لا) که درمیان مردم یورپ جاری است عمل نمایند و بکلی دم از
استقلال بزنند بحرف حساب و اگر حرف حسابی ایشان در مقابل دشمنان قوی بازو

پیش نرود و اثری نبخشد رجوع بسایر دول نمایند و نگذارند که حق شان ضایع و
پایمال کرده — مثلا بر دلانگی و جرأت تمام بگویند به روسیان و هر قوم دیگری
که ما نیز چون شما دولتی هستیم و مستقل ما تابع شما نیستیم ما باید ملک خود را حفاظت
کنیم همچنان که شما میکنید — ما باید وجبی از زمین خود را مفت و بیجا بشما واگذاریم
همچنانکه شما زمین خود را بما وانمیگذارید — ما خود عاقلیم و در امور ملک را خود
ناصح و راهنمائی نخواهیم — ما را با کسی جنگ نیست و نمیخواهیم کسی با ما بجنگد — ما میخواهیم
تجارت خود را افزایش دهیم همچنانکه شما تجارت خود را افزایش میدهید —
ما میخواهیم رعیت ما آزاد باشند همچنان که رعیت شما آزاد اند — ما میخواهیم
قانون در ملک ما جاری باشد همچنانکه قانون در ملک شما جاری است — ما میخواهیم
با شما سلوک کنیم بهر نحویکه شما با ما سلوک میکنید — ما مختاریم که با هر که و هر قوم که
بخواهیم دوستی کنیم و تابع دیگری نیستیم — ولیکن وقتی که چنین گفتند چنین هم
باید بکنند و چون این شروط را کردند اگر دشمنان ایشان قدم در میدان گذاشتند
و زیادتی کردند چنان بثبات قدم و جرأت با ایشان پیش آیند که یا ایران برود
یا دشمن را در ملک خود راه ندهند — باید یکی از اصول مذهب ایرانیان
امروز این باشد که هر قومی از نفرا که بخواهد بملک آنها تاخت آرد و با آنها زیادتی
و بزرگی کند و حقوق آزادی آنها را پایمال سازد مرد و زن دلیر و دسته
کمر بربندند که یا تماما کشته شوند — و ملکستان بی خلقیت بدست آن خصم
افتد یا آنکه نگذارند آن خصم یک قدم پیش گذارد و در ملکشان و بسر سوی
حقوق ایشان را پایمال سازد — ولیکن چنانچه گفتیم باید بتدبیر و خرد

دیگران نیز ورسازند و فایدهٔ خود را در دوستی هر که ببینند با او موافقت و رفاقت کنند —

پا امروز اگر از ما پرسند که ایران باید کدام یک از این دو قوم روسی یا انگلیس را اختیار کند برای دوستی و موافقت با خود رای ما این است که امروز با انگلیس و امروز بسیار روز نیک و مبارکی است که ایرانیان با انگلیس دوستی کنند — چرا که باید دانست که روسیان چیزی از ایران را می گیرند یا تمام ایران را میخواهند و می گیرند جز آنکه بدشمنی انگلیس و فایدهٔ خود را در گرفتن بخشی یا تمام ایران فقط در این بینند که طریق آمدن آنها بهند آسان تر و نزدیکتر شود — و انگلیس نمیخواهند عهد و پیمان خود را با ایرانیان بشکنند جز بمخالفت و خصومت با روسیان و بواسطهٔ آنکه زور و قوت روسیان را کم کنند و بندی کشند در راه حملهٔ آنها — اگرچه عقیدهٔ اکثری بلکه تمام مردم و بالخصوص مردم ایران و هند این است که زور و قوت روسیان بیش است از انگلیس و مردم جنگی آنها بیش است از انها و لیکن عقیدهٔ ما این است که انگلیس بزور و مرد کم از روسیان نیستند و بعقل و تدبیر و زر و اسباب جنگ بیش هستند از آن قوم — اگر جنگی درمیان این دو قوم شد و فتح کسی را که نقصان میرسد افغانان را خواهد بود — ما کرر گفته و نوشته ایم که روسیان قدم در هند نخواهند گذاشت و انگلیس از هند بیرون نخواهند شد بدون آنکه چندین کرور مردم در میان خلق با سپاه کشته شوند و آنچه نقصان ایران و افغانستان و هند خواهد بود — در این وقت دوستی و رفاقت ایران و انگلیس در این وقت

بسیار بجا و بموقع است و هر دو قوم را فایده بسیار است در این و از این دوستی
و اتحاد —

مگر دوستی و اتحاد این دو دولت از جملهٔ محالات و غیره ممکنات می نماید زیراکه
ایرانیان نادان استند و از علم تمدن و ملکرانی آگهی ندارند و بخوبی دوست و
دشمن را از یکدیگر تمیز نمی آرند و بخوبی نمیدانند که در هر زمانی و باقتضای هر وقتی
چه باید بکنند و با که دوستی نمایند و چگونه عهد و پیمان کنند — از انطرف قوم انگلیش
بی نهایت دانا و مدبر استند و همواره بمقتضای حالت وقت و بموجب تغیر و تلون
زمان حرکت میکنند و هیچ باکی ندارند که اگر فایدهٔ خود را در آن ببینند عهد و پیمان خود را
بشکنند — و در این صورت تحمل انگلیش را اعتمادی بر ایرانی نباشد و ایرانی
را اعتمادی بر انگلیش و بالفعل ایرانیان را اعتمادی بر انگلیش نمانده است لهذا بسطه
شکستن عهد و پیمان زمان ماضی شان که در کتب خود شان نوشته و خود مقرا ستند
ولیکن هرگاه کسی بخواهد این دو قوم را با یکدیگر دوست یکجهت و رفیق شفیق قرار
دهد باید شخصی باشد بی نهایت خردمند و چنان این هر دو طایفه را خاطر جمعی دهد
و چنان معاهدهٔ در میان این دو کند که صدها بلکه هزارها سال برقرار ماند و هیچیک را
مجال خلاف و نقض آن معاهده و آن دوستی نباشد و نماند —

انگلیش را سپاهی لازم است در حدود شمال و مغرب افغانستان و
حدود شمالی ایران که با آن آب و هوا و سرزمین ها آشنائی داشته باشند و بحسب
جثه و طاقت مزیت داشته باشند بر سپاه هندوستانی ایشان — ایرانیان
را افسران خوب و زر و سلاح جنگ و ریلوی و تجارت لازم و در کار است —

دراین صورت نزد رای من اگر چهل یا پنجاه هزار مرد ایرانی از قبیل مردم خراسان و آذربایجان و بعضی ایلات و صحرانشینان در تحت حکومت و تربیت افسران انگلیش باشند و بکلی قواعد و قوانین لشکری انگلیش را بیاموزند و در تحت قوانین لشکری انگلیش باشند و تمام سلاح و آتشخانه و مایلزم ایشان انگریزی باشد و در چهار یا پنج جا از حدود شمال و مغربی افغانستان و حدود شمالی ایران اقامت کنند بے نہایت مفید باشد تاخت روسیان را چه بملک هند و چه بملک ایران —
مثلاً قشونی باید در هرات و قشونی باید در سرخس و قشونی باید در استرآباد و قشونی باید در مازندران و قشونی باید در گیلان و قشونی باید در آذربایجان و از هندوستان باید ریلوی همه جا کشیده باشد به هرات و سرخس و استرآباد و مازندران و گیلان تا آذربایجان —

ولیکن قبل از آنکه این کارها بشود معاهده سخت مستحکمی باید بشود و مشتمل بر جمله شرط و ضابطه استوار بر وفق عقل و از روی دانش — این عهد و پیمان را باید بکنند این قوم بنحویکه تمام خلق هر دو ملک راضی شوند و بر شرائط آن همه آگه باشند و امضا دارند — و تقسیمی بشود که ابداً هیچیک از این دو قوم را گاهی بهانه بدست نیفتد برای شکست آن (یعنی برای تمام آن یا چند فقرهٔ آن یا حتی یک فقرهٔ آن) و این معاهده باید هر دو قوم مذکوره را در تمام امور معهودهٔ مشروطهٔ آن یکسان و مساوی و برابر دارد و ابداً بسر موئی یکی را بر دیگری بزرگی و استیلا و زور ندهد غرض آئین است که صورتی می نویسیم بطور اختصار در باب دیگر (باب چهارم این کتابچه) که اگر معاهده بشود بر یک چنین صورت و وضعی باشد — ولیکن در این

معاهده یک شرط را ما بالفعل نمی نویسیم و با حدی نمیگوئیم تا هنگامیکه صورت وجود نگیرد چنین معاهده و هرگاه چنین معاهده صورت نگرفت آن شرط مخفی خواهد ماند تا قیامت و ما خواهیم مرد و آن شرط بر کسی معلوم نخواهد شد —

باب چهارم

در معاهده فیمابین دولتین ایران و انگلنڈ

بنام خدای بخشاینده مهربان — این معاهده ست که میشود فیمابین دولتین ایران و انگلنڈ به صحیح و دستخط — در این روز ۲۰ ماه شعبان ۱۳۰۱ ہجری مطابق ۱۵ ماه جون ۱۸۸۴ عیسوی در طهران یا لندن — این معاهده مبنی ست بر اتحاد و دوستی و یکجهتی مساوایانه دامی دولتین ہستین ایران و انگلنڈ و متضمن بر تمام امور کلیه و جزئیه معاملات ملکیه و تجارتے و ریلیی و حدبندی وغیره — وغیره این دو دولت قوی شوکت مذکوره و ناسخ تمام معاهدات و شرائط ماضیه و مشتمل بر شرائط مشروحه ذیل —

شرط (۱)

انگلنڈ قبول نمود —

شرط (۲)

ایران قبول نمود که چهل هزار (یا پنجاه هزار) از سپاه خود را در تحت حکومت و فرمان افسران انگلیش بگذارد که نظم بدهند و علم جنگ بیاموزند —

یعنی انگلیش وارمی

این سپاه باید خوانده شود "انگلش - پرشین ارمی" (قشون انگلرانی) این سپاه باید در تمام قوانین لشکریه مانند "مرشل لا" "وپنشن" وغیره و هرگونه قانونی مانند لشکر انگلیشیه و در تحت همان قوانین انگلشیه باشند - این سپاه را باید یک سپه سالار و جنرال باشد (ده هزار در تحت حکم یک جنرال) و نیز دیگر جنرالها و کرنل ها و میجرها و کپتان ها که لازم باشند - در این سپاه کرنال و میجر و کپتان باید انگلیش باشند و از این درجات پائین تر ایرانی باشند - شرط این است که در تغییر و تبدیل قواعد و قوانین این سپاه سپه سالار (کمندر این چیف) با سردار کل لشکر ایران مشاورت کند و بدون امضای آن کاری نکند - مواجب سپاه سالار و جنرال و سایر افسران و تمام این سپاه باید از خزانه حکومت ایران داده شود و لیکن تفنگ و توپ و سایر لوازم و اسباب جنگ را انگلند باید بدهد - و لیکن مواجب هیچیک از افسران این سپاه نباید زیاده از حالت مخارج ایران باشد - این سپاه باید خاص باشد برای حدود دیگر از ملک ایران ملحق است بملک روس - این لشکر در تحت حکومت انگلیش باید باشد تا هر زمانی که حکومت انگلیش دیگر آن را ضرور نداشته باشد و اظهار کند که ضرور ندارد و شرط بر انکه هر زمانی که دولت انگلیش نخواهد و ضرور نداشته باشد آن سپاه را دوست از آن بدارد آنچه توپ و تفنگ و اسباب و لوازم دیگر در آن سپاه است باز گیرد - هر زمانی که انگلنڈ صلاح وقت را بداند که جزئی از این سپاه را یا تمام این سپاه را بجنگ برد مختار است خواه که از حدود ایران یا افغانستان (حتی اگر بخواهد از هندوستان) خارج نباشد

مخارج این سپاه را در جنگ باید انگلنڈ بدهد و اگر در چنین جنگی که این سپاه باختیار انگلنڈ
جنگ میکند کسی کشته یا زخمی لشود پرورش او یا عیال او باید با انگلنڈ باشد —

شرط (۳)

درصورتی که جنگ بسیار عظیم سختی لشود درمیان انگلنڈ و روس یا دیگر دول ایران متعهد است
که بدیگر سپاه خود انگلنڈ را مدد دهد (اگر ضرورت بهم رسد) و در تحت افسران انگلیش روانه سازد
مشروط است برانکه مخارج آن سپاه هنگامیکه جنگ میکند و پرورش عیال هر که کشته شود با انگلنڈ باشد

شرط (۴)

هر زمانی که از طرف روس لشکری با ایران حمله آرد و روس بر سر جنگ باشد بایران
ایران میتواند که آن سپاه را بجنگ روس فرستد و اگر ضرورتی بهم رسد انگلند باید مدد دیگر هم
بایران بدهد از سپاه و لوازم جنگی خود —

شرط (۵)

اگر ضرورت باشد که ریلوی کشیده شود از هندوستان (لک لین) که برود در جائی
که سپاه مذکور آقامت دارند بجهت آنکه آمد و رفت افسران انگلیش در هند و ایران آسان
شود و نیز برای سهولت ارسال و مرسول اسباب لوازم و دیگر امور متعلقه آن سپاه و نقل
و مکان خود آن سپاه آن ریلوی را باید انگلنڈ بکشد اگر بخواهد و لیکن مخارج آن را ایران بدهد
یعنی بزر ایران کشیده شود و آمدنی و خرج آن هیچ دخلی با انگلنڈ نداشته باشد چنانکه آمدن
و رفتن افسران سپاهی در تحت انگلنڈ است از هند بایران و از ایران بهند و تمام اسباب
و لوازم آن سپاه باید معاف باشد — و لیکن هر افسری یا شخصی دیگری از رعیت
انگلنڈ که بایران برود و از ایران بیاید در آن لین و هر گونه اسباب د لوازمی که سوای

—

اسباب و لوازم آن سپاه باشد باید کرایه بدهند و معاف نباشند — این در صورتی
که آن ریلوی از خاک ایران جاری شود و این شرط فقط برای ریلوی است که تماس
باشد با ایران —

شرط (٦)

هر ریلوی که ایران بخواهد بکشد و جاری دارد اگر توسط دولت و یا رعیت یا کمپنی انگلیش بکشند
آن را باید ایران بدهد ولیکن دولت انگلیش باید متعهد باشند که اسباب لوازم خوب و مناسب فرستاده شود
و در آن کار تغلب و خلاف از هیچ یک از رعیت یا کمپنی های انگلیش نشود —

شرط (٧)

هیچ امری کلی یا جزئی نباید گاهی باعث شکست عهد و پیمان بشود در میان این دو دولت انگلند
و ایران بلکه تمام گفتگو و تنازع این دو دولت باید بمجلسی رجوع شود و انفصال و اصلاح پذیرد
و دفع گردد — در آن مجلس فقط چهار کس از طرف ایران و چهار کس از طرف انگلند گفتگو کنند و آن منازعت را رفع

شرط (٨)

در امور شرعیه و عرفیه و مقدمات (یعنی لاسوت سیویل و کریمنال) باید بموجب ذیل عمل شود —
(١) اگر رعیت انگلند خاص انگلیش و هندو باشند مدعی و مدعی علیه باید همواره دو کس از طرف انگلند و دو کس از طرف ایران حاکم
باشند — در امور سیویل هر دو باید بموجب قانون ملکی و مذهبی عمل کنند و در امور کریمنال بهر موجبی انگلند قبول
کند و یا خود مقرر سازد — جز قتل نفس هیچ گناهی بسزای قتل داشته باشد و جز قاتل دیگری نباید بقتل رسانند
و قاتل را حکما باید بقتل رسانند — و اگر حبس جریمانه می شود و باید بموجب قانون انگلیش باشد (جز آنکه قواعد و قوانین
انصاف و معدلت نیک در ملک ایران جاری شود که در آن وقت همه در تحت قانون ایران باشند) جریان احکام
قضا و کردن قید و گرفتن جریمانه باید با افسران ایرانی باشد بموجب دستور العمل حاکمانی که حکم کرده باشند و قاضی

مسلمان است مجرم خواه سنی باشد و خواه شیعه باید بروفق قانون شرع و عرف ایران حکم
بها نشود. رعیت ایران در ملک انگلیس در امور شرعیه احکام ایشان باید (اگر شیعه باشند بر وفق قوانین امامیه
اگر سنی باشند بروفق آیین حنفیه) جاری گردد و بهتر این است که رجوع شود بعلمای خودشان یا آنکه علمای آنها اگر
دجود باشند ثالث شوند و پس از انفصال و دادن حکم افسران انگلیس آن حکم را جاری سازند - و در امور عرفیه
کریمنال حکم ایشان باید بروفق قانون انگلیس باشد

شرط (۹)

در تمام امور تجارتی و سرد کار و معامله تجار با یکدیگر یا رعیت دولتی با رعیت دولت دیگری گرفتن خراج از
مال التجاره و مدد و یاری نمودن در صحرا و دریا رعیت انگلند در ایران و رعیت دولت ایران در ممالک محروسه انگلیس باید
[illegible] مساوی باشند و با هر دو بیک طریق عمل شود و انفصال تمام مقدمات گفتگو و دادن و گرفتن
و غیره ایشان باید بتوسط چند کس باشد که از جانب هر دو دولت مقرر شوند —

شرط (۱۰)

رعیت انگلیس در ایران و رعیت ایران در ممالک محروسه انگلیس هر یک رعیت ملک
خود باید باشد و همچنین زن و فرزند ایشان جز آنکه در معاهده قسم دیگری راضی شوند هر دو دولت مثلاً
از رعایای دولت ایران اگر بخواهد رعیت انگلیس شود و یا زن او رعیت انگلیس بوده است و بخواهد همیشه رعیت انگلیس باشد
ایران این باید بموجب یک شرطی باشد که در معاهده بشود و هر دو دولت قبول کنند و امضا دارند

مثلاً اطفالی که از [illegible] در ممالک انگلیس [illegible] رعیت انگلیس باشند [illegible]

شرط (۱۱)

حکومت ایران اختیار دارد اگر بخواهد که در خدمت و چاکری خود بدارد رعیت هر دولت دیگر را
چه در زمره اهل قلم چه در زمره اهل سیف و چه در زمره اصناف پیشه وران و دستکاران مگر از دولی که خصم

شرط (۱۲)

درصورتیکه قوانین خود که بنای آنها بر اصول اهل یورپ باشد (سوای مذهبی و شرعی) جاری شود در ایران دولت ایران بخواهد که تغییر و تبدیل کند بعضی از آنچه مذکور است در شرط (۸) این معاهده ایران مختار است که آن تغییر و تبدیل را بدهد —

صحیح

مورخه ۲۰ ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۵ ماه جون ۱۸۸۴ع آنچه در این
صورت معاهده نوشته شد فقط مختصری بود که در زمان معاهده نمودن ممکن است — که بیش از این
تفصیل دهند و شرایط دیگر هم میتوانند بر آن مزید کنند

ختم شد

من امیدوارم که هر دو حکومت انگلند و ایران توجه تامی نمایند
باین اوراق که برای فایده
و خیرخواهی هر دو نوشته شده